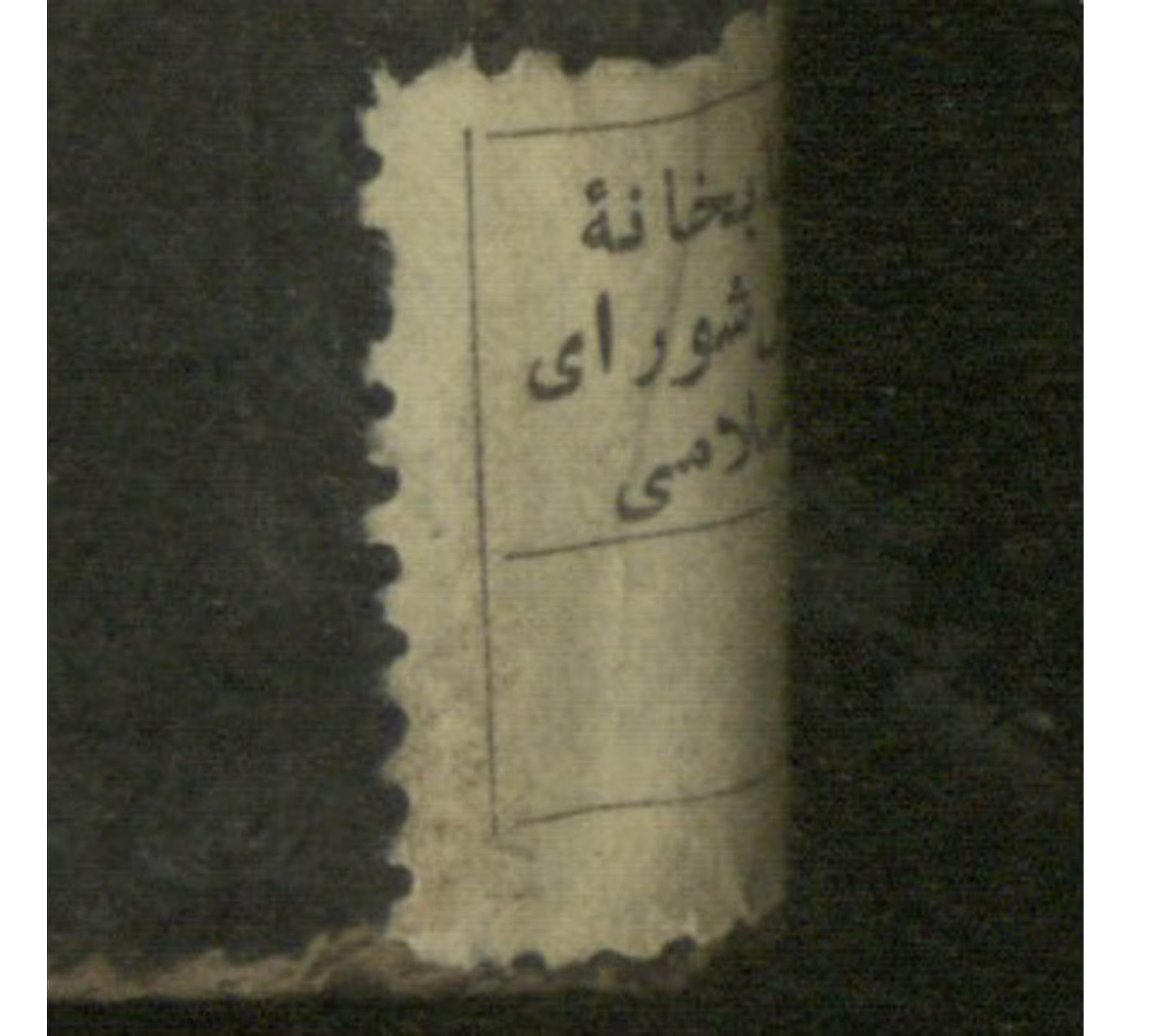
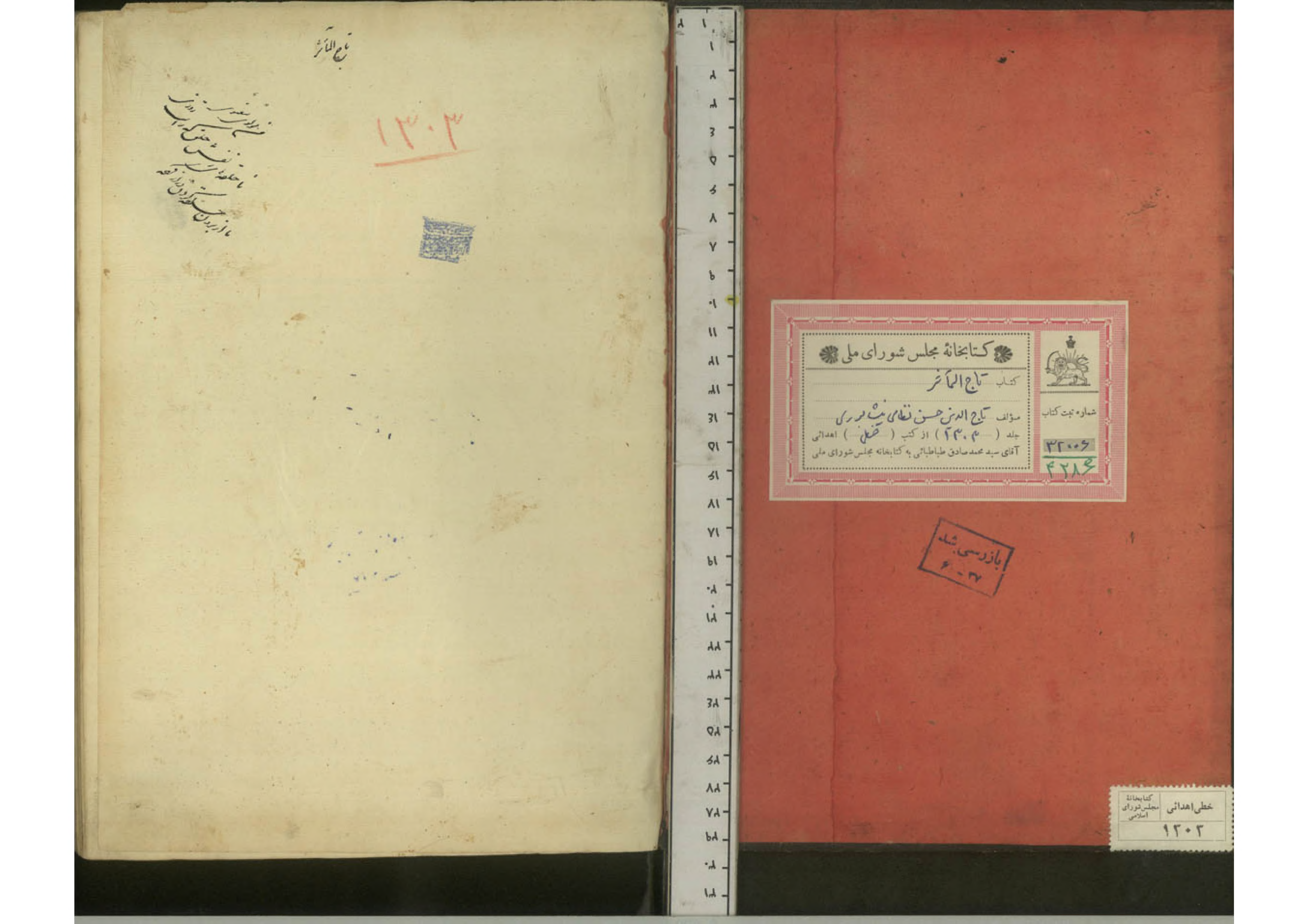
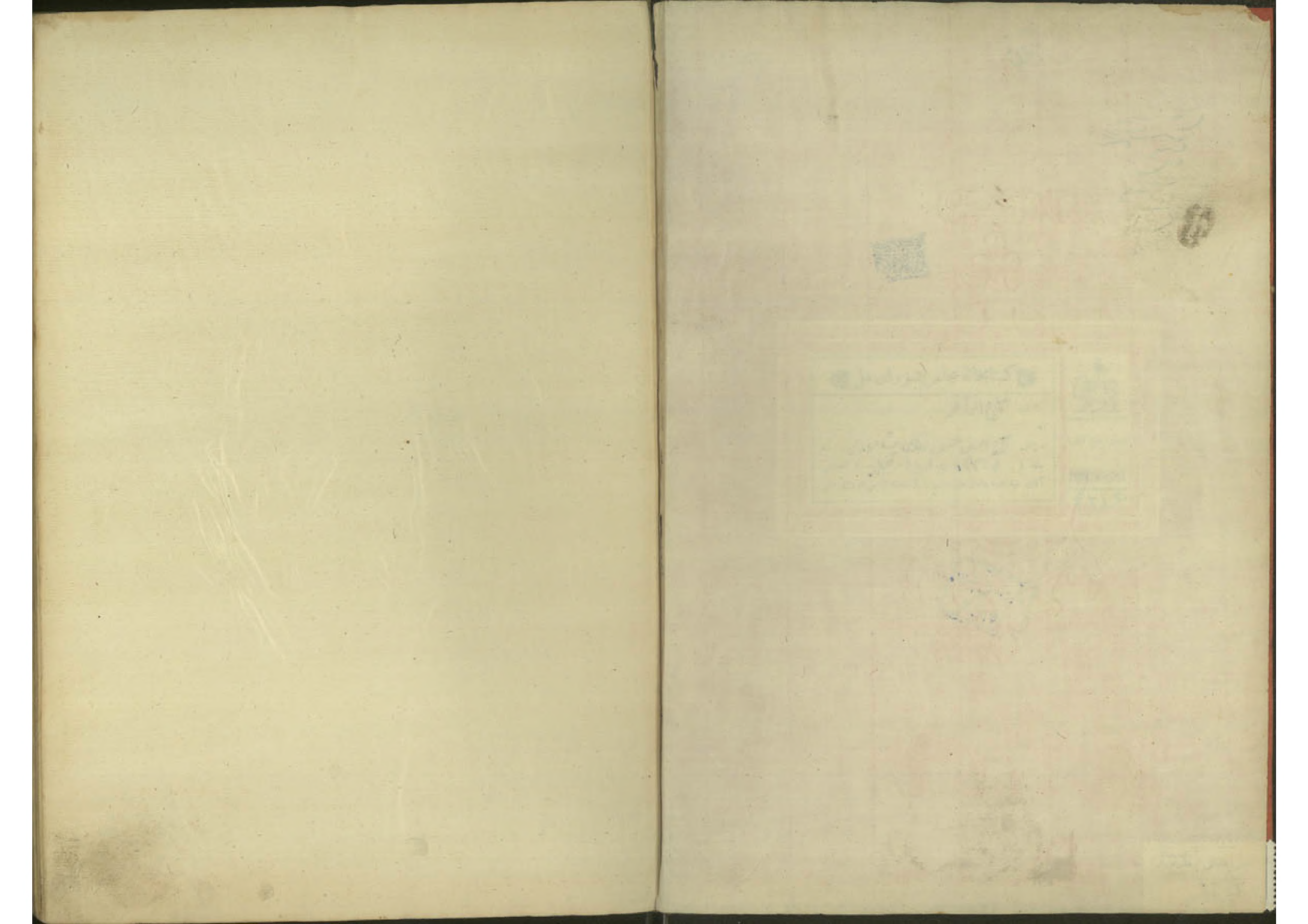

بخانهٔ
شورای
لامی

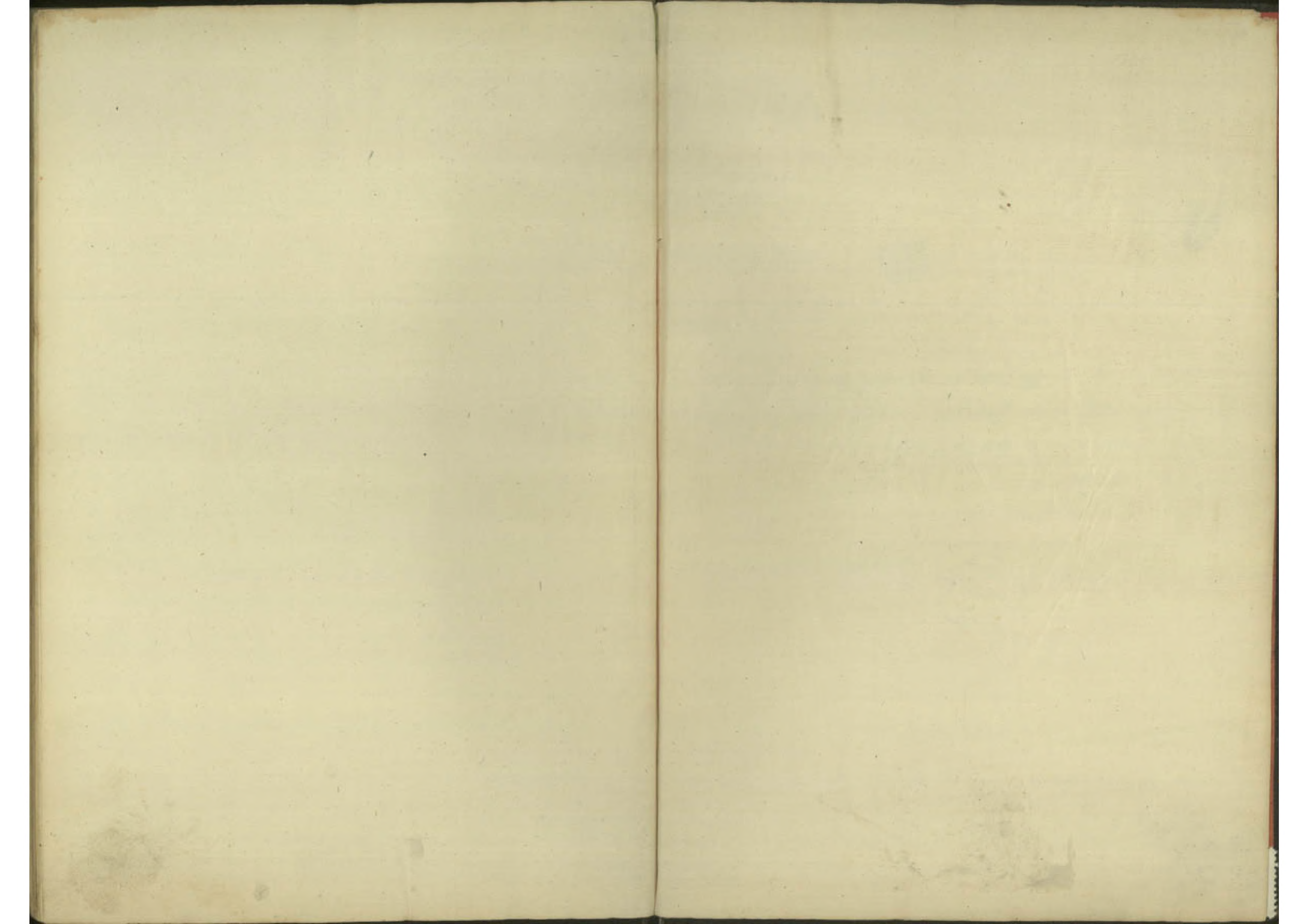

تاج المآثر
۱۳۰۳
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب تاج المآثر
مؤلف تاج الدین حسن نظامی نیشابوری
شماره ثبت کتاب
۳۲۰۰۶
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
بازرسی شد
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی اهدائی
۱۳۰۳

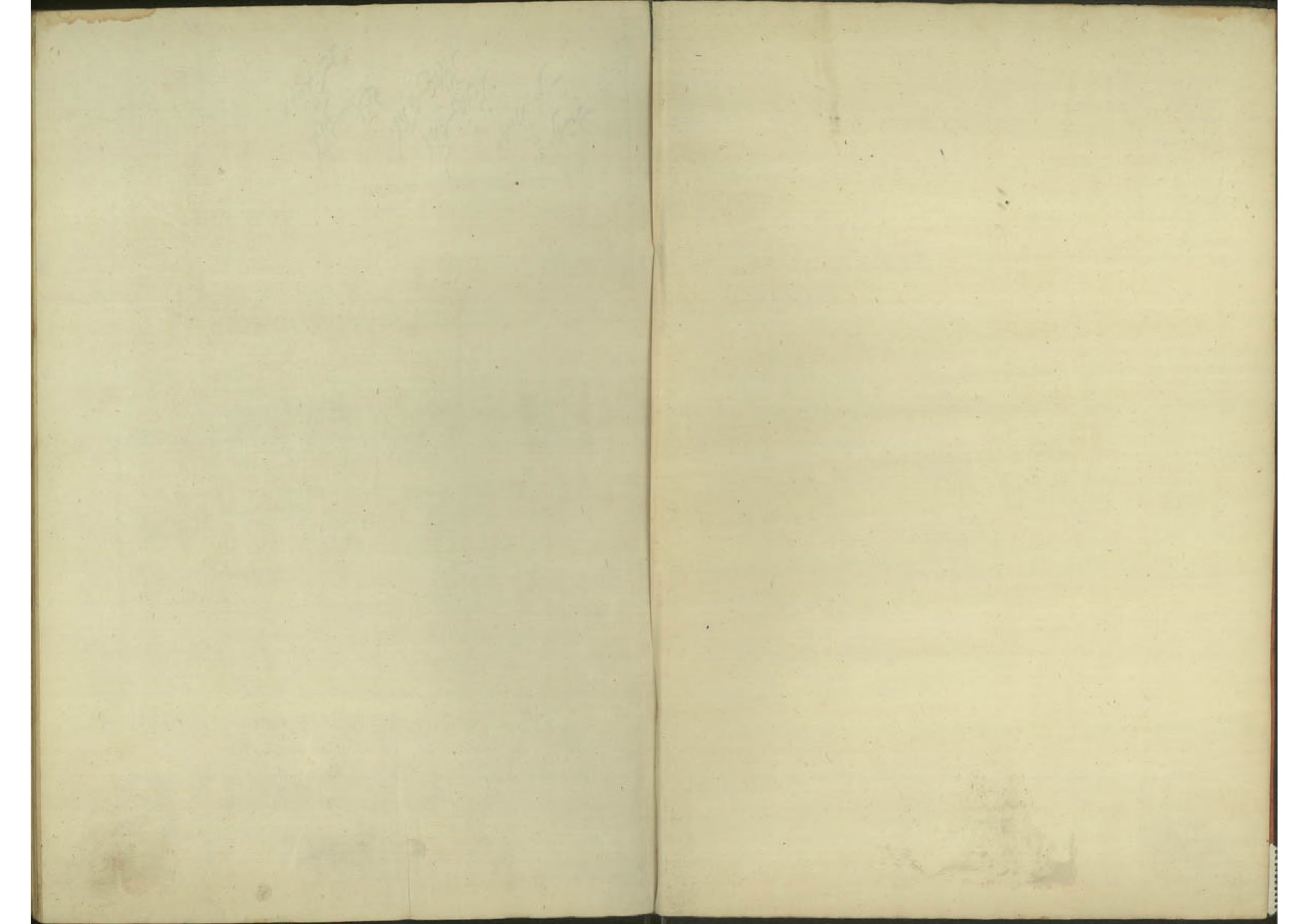

تاج المآثر
۱۳۰۳
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب تاج المآثر
مؤلف تاج الدین حسن نظامی نیشابوری
جلد (۱۳۰۳) از کتب (خطی) اهدائی
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۳۲۰۰۶
۴۲۸۶
بازرسی شد
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۳۰۳

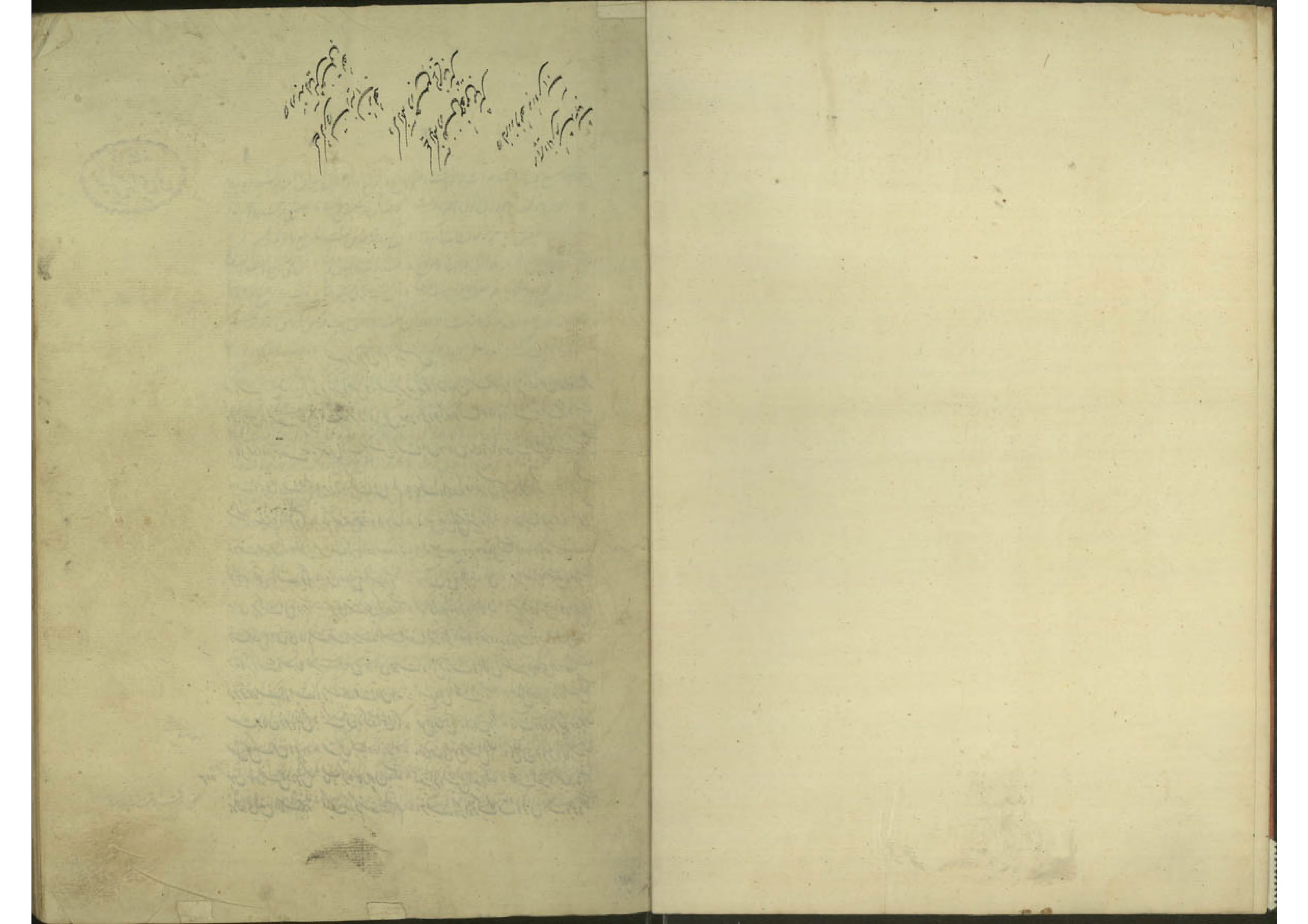


۱۳۰۳
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب تاج المآثر
مؤلف تاج الدین حسن نظامی نیشابوری
جلد (۳۳۰۴) از کتب (خطی) اهدائی
آقای سید محمدصادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۳۲۰۰۶
خطی اهدائی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۳۰۳









کتابخانه مجلس شورای ملی

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمد و سپاس بیقیاس که قدم شهسوار عقل و وهم پیر چه حد و چه یارا آن رسد و چشم وهم دوربین صورت حمد و شمار آن در هیچ خیال بخواب نبیند مر خدای را جل جلاله و عم نواله که وجوب وجود او از سمت بدایت منزه است و کمال جود او از منقصت نهایت مقدس ذات چون اش از نسبت زمان و مکان بری و سمات صفات کس از شائبه تبدیل
ذات او سوی عارف و عالم :: برتر از ما و کیف و این و لم :: پاک از آنها که غافلان گفتند :: پاکتر زانکه عاقلان گفتند
سبحانه رب العزة و العظمة :: لم یتخذ صاحبة و لا ولدا :: قد جل عن کل شبیه و تفرد :: فیا من الکل
نه دست جهد من فکر و نظر بدامن علا و کبریا او رسد و نه پای طلب سیاح وهم و خیال است او راه یابد بیت
کل ما یرتقی الیه بوهم :: من جلال و رفعة و سناء :: فالذی ابدع البریة اعلی :: منه سبحانه مبدع الاشیاء
بران چرخ کت دل و وهم بر آن :: بچری پست گرد بر آن :: خدای زخود برتر و از گمان :: بیچون و چند الیس او را توان
قوت عقل در فضای عالم شناخت صمدیت او صفت ضعف و فتور و عجز و قصور یافته و دیده فکرت از دیدار جمال احدیت او
خیره و تیره گشته و سر با تعبیرت در اوج هوای هویت او بال قدرت و امکان شکسته و بهای روح حالت
در پرتو خورشید الوهیت او در استطاعت توان بوده :: هیچ دل را کنه او ره نیست :: عقل و جان از کمالش آگه
نیست جولان زخود آتش فهم :: تنگ میدان زکنه وصفش وهم :: فعل او خارج از درون و برون :: ذات او برتر از چگونه و چون
عقل کل یک سخن ز دفتر او :: نفس کل یک پیاده از در او :: باتفاق صنایع عقل و نفس و جهان :: کی توان بود کردگار شناس
چون تو در نفس خود زبون باشی :: عارف کردگار چون باشی :: کیفیة المرء لیس المرء یدرکها :: فکیف کیفیة الجبار ذی القدم
هو الذی ابدع الاشیاء منتقلا :: فکیف یدرکه مستحدث النسم :: آفریننده که از ترکیب کاف و نون ایات وجود کائنات

کتابخانه مجلس شورای ملی

در لطایف صنع بیچون رایت حدوث برافراشت و بقلم ابداع و اختراع دایره این میدان اغبر برکشید و بر پرگار ایجاد و تکوین مرکز وجود این کوی اخضر زد بیت
کاف کن در شیشه چون شکست :: هفت رنگ بر دو عالم زد
نقش او وحی تلطیفش :: خیمه بر خاک دان آدم زد :: روح را قبه مقدس بست :: طبع را خرگه مجسم زد
وانا رأه فی کل شیء بدائع :: صوادق فی آیاتها و سواطع :: صنایع یبدیها الیقین و انها :: تدل علی صنع اللطیف الصانع
فان قلت ان الطبع صانع مثل :: فقد غلطت فی الدین منک الطبائع :: وان کنت لا تدری صنیعا فانما :: فانت سوام و السوائم الرواتع
در جهت سبز افلاک مهر و موم خاک را ثابت داد و در این جهت توده مطبق هفت قبه سبز گردان گرد بیت
مقدری که باب العدة مطبقا :: کند ز شمس بکار چو گنبد از بنا :: بحجت دو هشت رسما راد ورد و داد :: نه چوب و تیشه بکار راد ورد و زین
بنجم و سیر پروین بنگر :: نه برج نه سما و پرشدن آیتی :: چه طرف بری که گذرد آسمان بلند :: که گردش او روشنی ده جهان
اد و رنگ دوران کرده ثبت لیلة :: بلطف داده درختان داوده جو :: سبحان الذی خلق کل صباح :: فلعت تحت و کل بلیل
علم الهره و الیمان له نیا :: لیس فال ربنا بضلال :: ولا الطیر تسرع دنادی :: ولکل من آیات الجبال
ولا الوحش و الفلاة تراه :: فی قفار و فی ظلال الرمال :: و از خزانه عطی کل شیء خلقه هریک را از احاد کاینات و ذرات مکنات خلعت صورت مخصوص کرد و از جامه خانه فیض و افضال لباس کرامت و کسوت عطیت بیاراست و بکمال قدرت روح لطیف را با جسم کثیف پیوند داد و از امتزاج و ازدواج این دو گوهر علوی و سفلی حقیقت آدمی زاد که بر اطلاق اشرف و افضل موجودات و برغم اشراق نور عقل نهاد و خلاصه الکرام و فرش که و فضلنا هم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا بدید او در د
خود جا نو به زمردم نه دید :: که مردم فراوان بیزدان رسد :: سپهری است از سار وجهای :: جهانی است کوچک بدو داده جا
چو کیمیاست در خور مسیحا :: همه را ابزدی دانش از بهر او :: درین گنج را بر گرد کلید :: ازو راز بود دانش آید پدید
جهان دان که جان را تن است :: نه زین گرسی از کیش و کمر است :: در تنش بخش سپهر جان کیا :: فتاده درین تنگ ناری مغاک
زادام جوی در جنبش نه :: نه از جای بیرون و نه جای گیر :: سپهری لسه بسته دست :: جهان بسته در بیوند او دست
کند هر زمان بهر خوای او یار :: بر سد سیاحان هر کیار بیش :: بدین دیده و دین و دادوار :: که کند کوه و هم سنگ گوی است
تن او بکره او جام است :: کرش نغمه و در بموش رواست :: بجان بین کرامت خویشتن :: چو جامه که بشد گرامی بدن
هبطت الیک من المحل الارفع :: ورقاء ذات تعزز و تمنع :: انفت و ما انست فلما واصلت :: الفت مجاورة الخراب البلقع
محجوبة عن کل مقلة ناظر :: و هی التی سفرت و لم تتبرقع :: و صلت علی کره الیک و ربما :: کرهت فراقک و هی ذات تفجع
و تقلبت حیوره دار الی :: و منازلا بفراقها لم تقنع :: حتی اذا اتصلت بهاء هبوطها :: عن میم مرکزها بذات الاجرع

عقلت بها ثاء الثقیل فاصبحت ∴ بین المعالم و الطلول الخضع ∴ تبکی اذا ذکرت عهودا بالحمی ∴ بمدامع تهمی و لم تنقطع
و تظل ساجعة علی الدمن التی ∴ درست بتکرار الریاح الاربع ∴ اذ عاقها الشرک الکثیف و صدها ∴ قفص عن الاوج الفسیح المربع
حتی اذا قرب المسیر الی الحمی ∴ و دنا الرحیل الی الفضاء الاوسع ∴ و غدت مفارقة لکل مخلف ∴ عنها حلیف الترب غیر مشیع
سجعت و قد کشف الغطاء فابصرت ∴ ما لیس یدرک بالعیون الهجع ∴ و غدت تغرد فوق ذروة شاهق ∴ و العلم یرفع کل من لم یرفع
فلای شیء اهبطت من شامخ ∴ سام الی قعر الحضیض الاوضع ∴ ان کان اهبطها الاله لحکمة ∴ طویت عن الفطن اللبیب الاروع
فهبوطها ان کان ضربة لازب ∴ لتکون سامعة بما لم تسمع ∴ و تعود عالمة بکل خفیة ∴ فی العالمین فخرقها لم یرقع
انعم برد جواب ما انا فاحص ∴ عنه فنار العلم ذات تشعشع ∴ و هی التی قطع الزمان طریقها ∴ حتی لقد غربت بغیر المطلع
فکانها برق تالق بالحمی ∴ ثم انطوی فکانه لم یلمع ∴ آنگاه از زمین و تخمیر جوهر این خاکی بقصور نباتات و دکمال
حسن تقویم و لطف ترکیب بیرون [illegible] و صورکم فاحسن صورکم نمود و رقم صفت صورت داد لطافت و حسن زیب و بهاء ادا [illegible] جمال
داد و دو زلف و شست و ابروان و قامت استقامت سرو سهی و تخته [illegible] دری نهاد و دکمرک عارض [illegible] عذار
بنفشه طول خوا داده است و از سر زلف زاغ سیکر بر خورشید رخسار سایه سیاه بر گسترانیده و بطاق بالای
جفت ابروان را بنشان طوق قمری بر روی قرینه پیدا آورده و قامت کاه و سینه جان لیلی و مرجان را پرده دار [illegible] در روی
حقه که در اکه و جمیل [illegible] و تعقل این همه و شنای خود که آگاه کرده است تا در لسان و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین و استان
فتبارک الله احسن الخالقین می سراید و حاشا و ادوا الله الحق و الامر لیس عالمیان می رسانند شعر
تبارک الله من لا مثل صنعته ∴ و لا تصوره الا اوهام و الفکر ∴ بر این نگار و نشاء العبر [illegible] ∴ برین نگارگری کو صنع نگار اوست
فرادر حم حمد او کند ∴ [illegible] تا بدو آرم ∴ و شکر او [illegible] ∴ [illegible] شکر او
انسان ز سعید عقل را از [illegible] و فرع بیالای معراج [illegible] آورد و را از حضیض تقلید بذروه فلک تحقیق و اوج ایمان عرفان
رسانید و علام الغیوب و معقول که [illegible] الافاق و فی انفسهم [illegible] و بدایع و غرایب ملک و ملکوت که آدم
ملکوت السموات و الارض بر وی جلوه داد بیت چنانکه خالق بر الواح عقل صورتگر ∴ که هر که گشت [illegible]
لولا العقول لکان ادنی ضیغم ∴ ادنی الی شرف من الانسان ∴ و نوادر حسن و بهجت چم سروستان [illegible]
صفوة و مطلع خورشید معرفت گردانید و آینه دل [illegible] ما مل نظر رحمت و منزل [illegible] و مورد [illegible]
و با لطف و کرم از [illegible] بفضل [illegible] خاک پرورش داد و از [illegible] ده [illegible] چنین نگار
نمود و لیس [illegible] نباتات شعر سبحان من خلق [illegible] من متعب ∴ فسا و [illegible]

کل [illegible] فی الجنة [illegible] ∴ حتی [illegible] ∴ از [illegible] ∴ بر آب [illegible]
این [illegible] از او [illegible] ∴ که [illegible] ∴ که [illegible] ∴ [illegible]
و از لعاب مگسی نوش دارو روان کرده است و از نفاب کرمی دیبا هفت رنگ پدید آورده و ان مگس را بر
خانه مسدس طرح از خار و خاشاک [illegible] و [illegible] در میان کشیده [illegible] صنعت [illegible] موخت داد و
موش [illegible] آهوی ختن مشک ناب [illegible] و از [illegible] صدف اصداف در یتیم کرده است بیت
گاه از دخت [illegible] ∴ گاه از دخت این [illegible] ∴ [illegible] ∴ [illegible]
گاه در دل سنگ آتش نهاد ∴ گاه از دیده خار [illegible] ∴ گه بر آب [illegible] ∴ گه [illegible]
[illegible] در [illegible] ∴ [illegible] ∴ [illegible] ∴ لعاب مگس نوش داد [illegible]
[illegible] ∴ [illegible] ∴ [illegible] ∴ [illegible]
فی کل شیء له آیة ∴ تدل علی انه واحد ∴ و لله فی کل تحریکة ∴ و تسکینة ابدا شاهد
[illegible] ∴ [illegible] ∴ [illegible] ∴ [illegible]
[illegible] الطاف او چون [illegible] از [illegible] و مساعی [illegible]
چون [illegible] کرامت [illegible] و [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] مثال داده [illegible] بیت
[illegible] ∴ [illegible] ∴ [illegible] ∴ قطره آب که [illegible]
[illegible] فیها [illegible] ∴ [illegible] ∴ و از برای اظهار دعوت [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و دعوت [illegible] و [illegible]
و از میان [illegible] خورشید [illegible] سعادت و قطب گردون سیادت
[illegible] مصطفی [illegible] الله علیه و آله [illegible] از [illegible] عالم [illegible]
برگزید و او را از [illegible] لطف و عنایت و [illegible] قربت خود مخصوص کرده است شعر [illegible] الکتاب [illegible]
[illegible] ∴ [illegible] ∴ [illegible] ∴ [illegible]
[illegible] ∴ [illegible] ∴ [illegible] ∴ [illegible]

[illegible]

شعر

[illegible]

بیت

[illegible]

شعر

[illegible]

[illegible]

بیت

[illegible]

شعر

[illegible]

شعر

[illegible]

سلام که [illegible]

سلام [illegible] الاقلام والطرس والليقه [illegible]

[illegible]

شعر [illegible]

بیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

قرآن مجید [illegible]

[illegible]

بیت [illegible]

شعر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باد و عقاب [illegible] بیت واذا الدیار تغیرت من حالها

فدع الدیار واسرع التحویلا ؛ لیس المقام علیک حتما واجبا ؛ فی بلدة تدع العزیز ذلیلا [illegible]

می گفت بیت [illegible] شعر [illegible]

[illegible] ؛ وفی الارض منأی للکریم عن الاذی ؛ وفیها لمن خاف القلی متحول ؛ لعمرک ما فی الارض ضیق علی امرئ

سری راغبا او راهبا وهو یعقل [illegible]

[illegible]

[illegible] بیت

[illegible]

[illegible]

[illegible] بیت [illegible] شعر [illegible]

[illegible]

[illegible] شعر [illegible]

[illegible] بیت [illegible]

[illegible] شعر [illegible]

[illegible] بیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نمودار این خزینه تری از من نشان دارد • من آن مرهم که از داری یا موری بپوشانند • با من آن کرام
کار است که از موی توان دارد • من از چون مو ز مو بدر آکشم چون دانه زنجانه • با زموی از مو به در آشنام
کرانی چو گوی جان دارد **شعر** سعی بها اسعی الذی دفنتی • بمن عمر فیه علی جهاد • و اشکنی فقد البقاء لانه
قد کان لما کان لی اعضاء • و بعضی که سبب احس و حرکت اند • بعد فساد و استرخاء [illegible] گشته [illegible]
که بشنوان تن دستش خانه حواس است صاحب دهشه اند و من الفظم [illegible] شد و [illegible] حال او و لال
[illegible] آمد و اعضای مرکب که باطناب عروق و اعصاب استحکام یافته بود قبل [illegible]
[illegible] که [illegible] استوار بود [illegible] از هم افتاد و دل [illegible] وجود [illegible] خورشید
[illegible] است تیر [illegible] و روح که آلت [illegible] ضعیف شده دیگر که معدن روح [illegible]
مسکن [illegible] گشت و زبان که خطیب بستان دل [illegible] نطق [illegible] فصاحت [illegible] دوست که
از [illegible] و جود [illegible] گشته [illegible] که [illegible] جان [illegible] روان است چون
[illegible] از دست کاری اشتیاق از [illegible] **شعر** و [illegible] الهوی و الشوق [illegible] • سوی روح [illegible] خیال
حفت [illegible] کان الروح [illegible] خیال **بیت** اگر [illegible] سالی [illegible] • بسیاری [illegible]
تحص [illegible] • [illegible] که از مرگ [illegible] • [illegible] دلو [illegible]
وشا [illegible] لولا [illegible] ولولا انی [illegible] • لیث [illegible] خیالا • [illegible] خیالا
[illegible] و جان [illegible] کرد • [illegible] حالم • اکنون نتوانم از [illegible] که [illegible] وقت [illegible]
[illegible] و [illegible] آمد [illegible] **شعر**
[illegible] حتی القضاة • ولی [illegible] والوا [illegible] از [illegible] شدم که مرا [illegible] برین [illegible]
شعر [illegible] • [illegible] الاعضاء • [illegible] که سوار [illegible] است
عنان ضبط و تصرف از دست [illegible] ولایت [illegible] از کمال [illegible] روی [illegible]
و مولده که [illegible] وجود [illegible] موسوم [illegible] و معموره که [illegible] است [illegible]
اول [illegible] و [illegible] که [illegible] روی [illegible] است
[illegible] که [illegible] ولایت [illegible] دوست [illegible] شد [illegible] که [illegible]
کرد کران [illegible] گشت [illegible] که [illegible] فضلات [illegible] روی [illegible] که الوده

طبیعت [illegible] یافت [illegible] که [illegible] آمد [illegible] چون [illegible]
[illegible] از [illegible] **شعر** [illegible] لا [illegible] • [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] • [illegible] • حتی که [illegible] • اکنون [illegible] چون [illegible]
[illegible] • و اکنون [illegible] • [illegible] احوال [illegible] از [illegible]
[illegible] • [illegible] علوم [illegible] کل [illegible] که [illegible]
[illegible] از [illegible] حس [illegible] که [illegible] روی [illegible]
[illegible] که [illegible] از [illegible] که [illegible]
[illegible] روی از [illegible] که بر [illegible]
[illegible] که این [illegible] لسان [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible] العقل [illegible] العقل [illegible] • [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] • که [illegible] • [illegible]
[illegible] که چون [illegible] خیال [illegible] خیال
[illegible] که [illegible]
شعر [illegible] • [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] • [illegible] **شعر**
[illegible] • [illegible] • [illegible]

انتقالا ؛ دیده خون [illegible] ازو این جست و وصل [illegible] گشت ، زبان [illegible] و دل [illegible] بجواب [illegible]

بیت چو بودی گر [illegible] بخواب اندر دوام شعر [illegible]

[illegible]

بیت [illegible]

شعر [illegible]

بیت [illegible]

شعر [illegible]

بیت [illegible]

شعر [illegible]

شعر [illegible]

[illegible]

بیت [illegible]

شعر [illegible]

بیت [illegible]

صفت اشتیاق

شعر [illegible]

بیت [illegible]

شعر [illegible]

که درد دوری و هجر جانان است سهل ما افتاد و هجر کدام دل و چه صبوری شعر و ما عشت من بعد الاحبة سلوة
ولکننی للنائبات حمول : و ما هی الا [illegible] الا ذکرا بلا [illegible] الحبیب نزول : که جهان [illegible] کردار تو مرا : بیت
از جان بنده دوری مباد [illegible] درد دوری [illegible] صبر کند : [illegible] بسی دیر مباد : [illegible]
[illegible] نزدیک مباد شعر و من [illegible] الرکب عنهم : [illegible] و قیات [illegible] : [illegible]
الرکبان من کل جانب : فلا [illegible] : [illegible] مرا که بر حضرت [illegible]
[illegible] و [illegible] او جام جهان نمای ملک و ملکوت [illegible] اقبال محفوظ [illegible]
[illegible] چون [illegible] بر روی خاک [illegible] صفای آب [illegible] آتش [illegible]
اسرار [illegible] آب [illegible] که از [illegible] تحقیق [illegible] از آتش محبت [illegible]
[illegible] از خاک [illegible] و [illegible] ایشان [illegible]
چون آب [illegible] باد [illegible] آتش شقاوت [illegible] باد [illegible]
حوادث بر خاک مذلت و هوان افتاده بیت ز خاک [illegible] رخ [illegible]
[illegible] شعر [illegible] فقد [illegible] : [illegible]
حضرت [illegible] ای عزیز [illegible] المتعال شعر [illegible] الاثل : [illegible]
[illegible] بیت [illegible] : [illegible]
[illegible] : [illegible]
ایشان [illegible] صورت [illegible] : [illegible]
[illegible] دل [illegible] جان [illegible]
[illegible] الفاظ و ترکیب [illegible] شعر [illegible] : [illegible]
[illegible] بیت [illegible] دوست [illegible] : [illegible] دوست [illegible]
دولت [illegible] دوستان [illegible]
موجب آرام و فرح [illegible] روزگار [illegible]
شعر [illegible] الدنیا : [illegible] : [illegible]
زمانه [illegible] : [illegible] جهان [illegible]

[illegible] صحبت بر قرار [illegible] شعر [illegible] : [illegible]
[illegible] شعر [illegible] الدهر الذی [illegible] : [illegible]
[illegible] محاسن ادب و مکارم [illegible]
[illegible] بیت [illegible] : [illegible] شعر [illegible]
[illegible] : [illegible] : [illegible] الناس [illegible] : [illegible]
[illegible] شعر [illegible] : [illegible]
[illegible] بیت [illegible] : [illegible]
[illegible] شعر [illegible] : [illegible]
[illegible] : [illegible] : [illegible]
[illegible] شعر [illegible] : [illegible]
[illegible] بیت [illegible] : [illegible] : [illegible]
[illegible] : [illegible] : [illegible]
[illegible] : [illegible] : [illegible]
[illegible] شعر [illegible] : [illegible]
[illegible] : [illegible] الریحان [illegible] : [illegible]
[illegible] : [illegible] : [illegible]
[illegible] : [illegible] : [illegible]
[illegible] : [illegible] : [illegible]
[illegible] : [illegible] : [illegible]
[illegible] بیت [illegible] : [illegible] : [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] : [illegible] : [illegible]
[illegible] : [illegible] : [illegible]

[illegible]

صفت بیابان

صفت گرما

[illegible]

[illegible]

صفت بیشه

صفت شیر

صفت مار

[illegible]

صفت کشتی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در شکایت روزگار

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و چون از حصول چنین دولتی [illegible] مراد [illegible]

[illegible] الارض [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دوستان ... دشمنان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

المشمول [illegible] ؛ و اذا اطرت الی المشمول [illegible] ؛ نحت الجبال [illegible] بیت نازمین
و آسمان پر ذره [illegible] بود ؛ [illegible] از آنکه [illegible] بوده است ؛ هر دو بیت همچو روی مهر پر نور است
[illegible] همچو صبح [illegible] بوده است ؛ اگر چه [illegible] بر خط [illegible] این درگاه [illegible]
[illegible] روی [illegible] این درگاه [illegible] در مجلس [illegible] لطف [illegible] جهان [illegible]
[illegible] تفاوت میان ملک و ملوک ظاهر [illegible] گشت و قدرت آثار [illegible]
[illegible] جهان [illegible]
[illegible] دست [illegible] شعر [illegible]
[illegible] جسم [illegible] صورت [illegible]
باشد شعر [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] و چنانکه [illegible] بیت [illegible]
[illegible] بر [illegible] در مجلس جهان [illegible]
[illegible] جهانیان [illegible] نوشیروان و حدیث
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] جهان [illegible] چنان بود [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] برآسته بود [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] خورشید [illegible]
[illegible] شعر [illegible] بیت [illegible]
حاصل [illegible] شعر [illegible]
از زلف [illegible] بیت کردم [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] بیت زلف [illegible]
چون [illegible] ؛ [illegible] حسن [illegible]
[illegible] شعر [illegible]

[illegible] بیت [illegible] حسن [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] گل [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] زلف [illegible]
[illegible] زلف [illegible] چوگان [illegible] چون گوی [illegible] چوگان [illegible]
شعر [illegible] بیت کدام دل [illegible]
[illegible] زلف [illegible] کدام جان [illegible]
[illegible] نرگس [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] بیت نرگس
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و دوست او رنگ برنگ و دیگر زوی گلگون خضاب میکرد و روی خاک بگلهای عنابی ... [illegible]
گلگشت زمین را باب شنگرف ... روان می‌شست بیت شرری خود و اندک نگه ... [illegible]
... [illegible] ... برخشید ... سواد ... گشت ... [illegible]
... [illegible] ... چون ... آتش ... گشته بود و چون ... [illegible]
... [illegible] ... خضاب ... خون ... خاک ... میداد ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

برف مه وکس ... سکون ... واز وصول این خبر ... دل ...
اتش ... فصاحت ... اسلام ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

صفت صبح

وَقَدْ وَالقَوْسُ مِنْهُ كَأَنَّمَا سَقَطَ النُّونُ لِلْقَلَمِ مُحِيطًا • وَذَلِكَ كُلُّهُ [illegible] • و از غایت [illegible]
چون مسول زدی براه [illegible] و دل آورده بود و از کمال نقصان چون [illegible] بمحاق کمال [illegible]
كَأَنَّ الهِلَالَ فِي السَّمَاءِ [illegible] • [illegible] • [illegible] بوده • [illegible] • الکواکب [illegible]
بوده گفتی [illegible] او بهرام [illegible] • [illegible] کرده [illegible] و از جرم او برای [illegible]
شبستان افلاک [illegible] • [illegible] • کی [illegible]
چو جام شراب شعر هلال [illegible] • [illegible] • [illegible] هلال از جانب کوه [illegible]
زعفران آلوده [illegible] • [illegible] چون [illegible] • [illegible] بیت [illegible] • [illegible]
که [illegible] • [illegible] کرده [illegible] • و صبح [illegible] آفتاب [illegible] کردن [illegible] • [illegible]
سیاه [illegible] نام [illegible] • [illegible] • [illegible] ریخت [illegible] زنگ
شب [illegible] • [illegible] • [illegible] سیاه از عارض [illegible]
[illegible] سپهر [illegible] • شعر الْقَرَارُ اللَّيْلُ كَيْفَ [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • صبح [illegible] جهان [illegible]
[illegible] • جرم [illegible] از صبح • کوه [illegible]
[illegible] • [illegible] از میان [illegible] • [illegible] الماس [illegible]
[illegible] ستاره [illegible] بیرون کشید [illegible] از کام [illegible]
[illegible] • از دامن [illegible] صبح [illegible]
[illegible] زاغ [illegible] شب [illegible]
[illegible] و ازخنده ترک [illegible] گوهر گشت شعر [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible]
الی الاتراب • صبح [illegible] برکشید • و ز [illegible] گفتی [illegible]

صفت آفتاب

[illegible] • [illegible] • [illegible] سینه‌های آفتاب [illegible]
جرم [illegible] • [illegible] آفتاب [illegible] • [illegible]
[illegible] روان شد [illegible] آتش [illegible] • و جرم خاک از تابش او [illegible]

صفت بیابان

[illegible] • [illegible] • [illegible] • و [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible] بیرون [illegible] • چو [illegible]
[illegible] • [illegible] که هر ساعت [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] [illegible] آن [illegible]
[illegible] بیت [illegible] • [illegible] • [illegible] شب [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible] آفتاب [illegible] • [illegible]
[illegible] از [illegible] شعر [illegible] • [illegible]

ذوق طرب

[illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • از دست [illegible] هلال [illegible] • [illegible]

صفت کرکس
حیوان

[illegible] • [illegible] هلال [illegible] • [illegible] • [illegible]
چون از وصول [illegible] • [illegible]
[illegible] از دست [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • شعر [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible]
چون [illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] بیت از [illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible] آتش [illegible]
[illegible] خاک [illegible] • [illegible] شعر [illegible]

في مناقبها ، اخرجي من الحصان من قوائمها ، وازنفاذ حرف خون ومنافذ ومجاري عروق دشمن بيشه واز فرود [illegible]
دمي واف عظام دوبره ادمي كه جنت سر [illegible] ، وسنت [illegible] الفقار ، ويري في اليوم [illegible]
في الآفاق ، ويحيي ان بياته في النسا ، بيت ، هم او جوان ، ديرود ملك بره ، تيغ او دشمن را از درون برا [illegible]
ز [illegible] ده دلش ، چند خون ، جان او دشمن عتاب ودرد آن زبن ، كفتي جبال سسن خونخوار را
كه خواب ديده است دلبر اجسام ابدارش بر بيداري سيد وكرده ، بيت ، لشكب بيارد حقيقت دردي آنكه
كز تو حسام تو هركز نه بيند اندر خواب ، بيت ، چو باد وبار دكول كوسار شاب وبلاك ، چو تيغ وسيف آنكه
كرطان وخراب ، تيغ عدو نه رانده وكشت از [illegible] ، مركب نهست جماعت ز آتش [illegible]
وخنجر وسيرال ، وحسكي كه كمك اژدها بزد ، در عقب متابعت ، بيت ، چون شعشعه جندي زكفش لعل
زخون چشمان ردي درهش تر ، [illegible] علي [illegible] في اليوم ذي [illegible] ، كانه [illegible] ، وشرك [illegible]
انعام او چون [illegible] متسابقت ولسان چرخ تيز كرد كره خاك مي بوده ودحش بسبب [illegible] فلك مي كشت
وشهاب كردار بر روي هوا [illegible] مكذشت وابرومند دكرد ودن كردان [illegible] وقال [illegible] تيغ
از [illegible] ساييان ده مي كشت ، وافتاب از لب ساير خاك ، خاك سم او [illegible] لطف رفتار چون ساية
بر روي دوار مي رفت ، واز غايت سرعت بر ساية خود سبقت ميكرفت ، ولسان تير از هرف خاك بر جالب
افلاك مي پيوست ، بيت ، ومشرف الاقطار [illegible] ، [illegible] القصري [illegible] ، [illegible] من اللقاء
والطعا ، [illegible] من القتال والقتلا ، سامي التليل [illegible] متقدم ، [illegible] الي [illegible]
في حواشب كمسه ، الي [illegible] ، [illegible] في [illegible] ، الي [illegible] [illegible] الافاق ، [illegible]
الخلق ، [illegible] ، [illegible] الصوت ، [illegible] ولافيا ، ولا [illegible] ولا [illegible] ، [illegible]
[illegible] في غاياته ، [illegible] ، [illegible] ، من [illegible] ان [illegible] اوان [illegible]
[illegible] نظر ، ثلث [illegible] ، [illegible] في [illegible] ، والنجم في [illegible]
[illegible] بيت ، چون فلك عالم نورد وچون قمر منزل كزار ، چون ثوابت رهنماي وچون عطارد [illegible]
چون بوسيدي زمين اندرهم [illegible] ، بر [illegible] آسمان از كرد او [illegible] صبح [illegible]
[illegible] ابر حركت واله [illegible] ، وكوه وهوا از برق [illegible] بر آتش [illegible] وصداي
بيت ، [illegible] كشت وجان وا [illegible] ، بر چنين [illegible] دوست [illegible] ده [illegible]

تيغ [illegible] الصبح [illegible] ، [illegible] الترب ، بيت ، [illegible]
زد از [illegible] ، چو [illegible] از ديار [illegible] دكر ، [illegible] بر [illegible] سهيل [illegible] از دل [illegible]
[illegible] كه [illegible] ، [illegible] بيت ، [illegible] و [illegible] اسلام [illegible]
بلشكر [illegible] برابر [illegible] ، شعر ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] وكريكاه
[illegible] [illegible] اكر [illegible] [illegible] ، [illegible] جنگ [illegible]
چون [illegible] از [illegible] قتال [illegible] وكريلسته [illegible] دولت [illegible]
نصرت [illegible] از [illegible] از [illegible] كه كمر [illegible] عداوت [illegible]
[illegible] تيغ [illegible] ، شعر ، [illegible] القوم
[illegible] ، [illegible] ان [illegible] ، [illegible] ان [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] تيغ [illegible] بر مخالف [illegible] ، [illegible] ، ذات تيغ [illegible]
[illegible] شعر ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] جدال [illegible] ، [illegible]
[illegible] بر كرفت ، [illegible] جان كرد ، [illegible] كرد باد ،
وصداي [illegible] طبل [illegible] بر آمد [illegible] نفخ صور [illegible] آورد ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] تيغ زهراب خورده ، چو تيغ [illegible]
[illegible] رنگ زعفران كرفت ، [illegible]
چون [illegible] ، [illegible] خوناب كشت ، بيت ، [illegible]
[illegible] دركف ، [illegible] ، [illegible] چون [illegible]
[illegible] دو كوه [illegible] بر يكديكر حمله كردند [illegible] از كرد سياه [illegible]
از خون [illegible] لعل [illegible] كشت ، شعر ، [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، والارض [illegible] ، [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] از [illegible]
[illegible] ، [illegible] خون [illegible] ، [illegible] كاهي [illegible] ، ذكر [illegible]

می رفت چون جنده زنکیان ، زبس کشته بود زبر و زبر کرده ، ز خون جوی بست دریا و از کشته کوه ، ز بیم
مبارزان تن‌ها هم کوش ، که پولاد پوشش است یلی پوشش ، و در رنگ تیغ بیابانی ناورد کون سیراب
کرده دجلهٔ سبز بهمنی خاک معرکه بهشت کرده ، گفتی برق شمشیر دهخبر بر جان مبارزان میخندد ، و ارش دجله
بر تن کشتگان می‌گرید سنعر وتمضی نری لهامات جذوتها ، قطرکالطار الکرار عن الدنه ، تا گفتی کشت
سر مردان تیغ ، زان در سنک ریزه میدان چو ناردان ، و ز عکس تیغ چهره به روی کمان پری
کاسنان است تیغ کلاه زعفران ، وا بر گرد از تیغ از شاخ سرو هر رنک حنا بیارید ، و بر برگ سمن
سیل ارغوانها میرانده و رخ کن با بارک لالای شست ، و در الف [illegible] خضاب میکرد گفتی از معجزه پولاد
بجاده جان داده ، و از چشمه الماسی توت میزاید و قطرات خون بر پیکر زنگار کون او گفتی قطره‌ای شنگرف است
بر حنای سبز چکیده ، دریا رواجنهای [illegible] است بر برکنار [illegible] می‌خورد دلی جسم خون عدو ، چو بت
شنکرف از روی تخته زنکار ، [illegible] النجم [illegible] من عده [illegible] ، زیان [illegible] القذف
الذی الحقیقه ، کری [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، دیده آب
اب رنک و [illegible] آب افسرد و حباب ، آبی است [illegible] حباب [illegible] ، در آب اکر حیات [illegible]
پس چرا ، هر که آب او بخورد حیوانش [illegible] ، [illegible] خوردن خون [illegible] ، کو سرد و خشک
او باد کرم و تر [illegible] آن شب که آسمان ز بر کمان او کذشت ، تا [illegible] دیگر [illegible] ورنج [illegible] اکر
چون آتش از میان دود [illegible] و [illegible] آن چنک [illegible] میخت [illegible]
مرجان میداد [illegible] کمند [illegible] میکرد [illegible]
سنعر از [illegible] ز خون عدو [illegible] بیکار آن [illegible] موج محیط کرد و چنک [illegible]
کرده [illegible] نیلوفری او چون [illegible] کفتی [illegible] نیز [illegible]
چادر و پرنیان [illegible] سنعر از [illegible] چون [illegible] ز کان [illegible] در دل [illegible] کان
کوهر از [illegible] و چون [illegible] آسمان [illegible]
برد کسترده [illegible] الماس [illegible] بر [illegible]
بیقیاس ، [illegible] کنج [illegible] کران ، هیچ کس [illegible] دیده [illegible]
هیچ کس [illegible] پولاد و کان سنعر [illegible] الم [illegible]

۵۷

[illegible] ، کان من [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، فی [illegible]
[illegible] من [illegible] ، [illegible] کرد و از [illegible] دل من الکل [illegible]
جان [illegible] و [illegible] تیغ و ضرب [illegible] تیغ چون [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] خون [illegible] آتش [illegible]
کفتی [illegible] سیم [illegible] آب [illegible] بیکان [illegible] خضاب کرده
[illegible] می‌کند [illegible] سنعر [illegible] ، و [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] الماس [illegible]
الماس [illegible] ، [illegible] سنان [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] چون [illegible] ، [illegible]
[illegible] چون [illegible] آب [illegible] برق [illegible]
و آتش [illegible] از [illegible] کوکب [illegible] بیکان [illegible] پولاد [illegible]
دلیران [illegible] خواب [illegible] چون [illegible] می‌کشت سنعر
[illegible] ، [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] سنک [illegible] تیر [illegible] از آن کار [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible]
[illegible] چون [illegible] ، [illegible] خاک [illegible] آتش [illegible]
[illegible] سنعر [illegible] شب [illegible] کشت
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] کلی
[illegible] کفتی [illegible] از [illegible]

بیت فرود شعر عجبا للنفس اذ رقت من وجه ه لم تخ منه دمی الکلام الحبیب ه دست او چشم و عکس سینه و جوهره
شکم ه چال گردن دست رنگ ده او چنانده و شعر وا سنگ شکار ه ز بجم پولاد از سنگ خاره آتش
می افروخت و از کشته و جسته مرد را دل سینه میکرد و چون شبل اسب رنگ لعل بدخشان میداد و بر سر و ران
و زیر پا و بابان چون گوی در خم چوگان می افکند ساق الهام فی الهیجا تجول و قد عطفت سیوف من
دما و شعر و قد عطفت الاسنة من لحوم ه فما یخطون الا فی الفؤاد ه و ریزه و ریح او لها چوب بلاد ه کشته
تیغ و تیر وا چو پشته اگر ه گرفت فایده تیغ تو زمین و زمان ه نهاد و مایده تیغ تو جوش دلیر ه و با لباس
خنجر ترک و نارنگ ندای این هشیار فت دل دلیران لبان قبای لاله چاک میزد و ما هم غنچه فام ارغوان
میکرد و جگر پر زیبان رنگ بیت به صوفی نشست و از عکس خون آلود است فرگون گردیده شکر و غنچه
وضع رنگ خرسیح و دیا می گشت بیت چون به رنگ کندنا است الکن چو چنبری ه گرد و برده مرکه چون شاخ
ارغوان ه بید و نرانه و آب عجب مثبت این عجب ه بید فزی است کتاب او انده و جهان ه و دیگر
کاکوهر او هست چون در شش ه در کام تیغ میکرا هست چون زفان ه بهست آتش کرد و ده براده
بزم رزم ه از قصره بی قیصر و از خاقانی خان شعر و فی الکلم الثا ه الی تحدیث ه قبل الرؤس الی الیوم المظلم
هند به ان لقصیرنا حصونا ه کد ه لانغلم لنا الظفرا ه و از سر تیغ چون برق آذر تیغ آتش می افتاد و گرد
بیاران خون می نشاند و از جگر شیر زبان چشمه خون میگشاد و از تن زنده پیلان تن تاب حقیقت
خواب میراند شعر کان قضیا بین یا کفه یاران یوم اللقی و الروی بیت شوی کو هست کف تیغ او
بزم و بهرام ه چو بکر گوهر موج و چو ابر صاعقه بار ه بهی کشاده گشود چی بست نه ملک ه تو تیغ جان انجام
و گلو جان او بار ه گفتی ابر تیغ سر بار آتش برق آتش نشان است ه و خدنگ خنجر خو گذارش مهر جان
ستان ه خنجر او مرنگی و گرزه او مغز شکن ه تیر او پولاد سم و رمح او سنان گذار ه و باز و دو سنان
شیران جنگی از شب اسب میر او و سنان بر چم سر و لیران از نوک سنان بیاد کت شعر و کبرو اب لمه
فلا لیس یقیس الرماحا ه از نیزه او جی بدا کی او ه و ان نیزه چون شیر عم شیر زبان را ه و از فانی
سنان ابر آتش آتش عجب د با نیزه دلیران برق دم شب چاو داد و دی ه هوا آلی فروخت و از خون
سنگ و ریگ رنگ قرمزی یافت و لعل بدخشانی گشته و از هم چهره بیرنگ [illegible] ز نیست
بهرام تیغ زن سر و سپر چو شش فنا یکشته بیت سپر هر انگ سنان ه چو چو از تن [illegible]

صفت حرب
صفت تیغ
صفت خنجر

بروانست

بود بهشت ه سنبری و آب شیر او بهرام ه تیغ جهاد و طبل ملیسان بر و پنجه شعر تخیل لمعنا و ربی فی قیامو محوله
کو اکبیا فی اذن السنانه تلمع و ابر و دار بیاران تیر خنجر خون می پاشید و از هر گردون بهوای سپین کوکب بر انبار
خاک می افتاد و تن هالقان دین چون حرف نگساد میگردید و از نوک پیکان تو بس در سپر
سپاه و جهری شکاف بیت تا بحکم بر رو رزم از زاوی ه روزی نهد او به تیر در پیکان ه به کشته
تن از ان کفن بسازد ه تا خسته ان از ان گلند و سمان ه دیگر ز کران که وانا زنگ کردن کشان به
می آید و سر افراز سبیلین زیر سم دو پایان بر زمین پست میکرد و جا به زخم گرز دل و تیر زن چوب چاچ
[illegible] آتش می افروخت و مغز پیلان و زبان چنانکه از ابر ژاله بر خاک میدان فرو میریخت ه گرزه تو بیندیش
گنبد مارا ز فلک ه زیر تو چو کنگره دکت بر از حصان ه چشم ظفر و پیشان ما گرد تو ه چون سر گرد
و رزق به خود و بستران ه در میان از تن خون ارغوان رنگ لعل بدخشان گرفت و نوک سنان از
عکس چهره و زانه و گشته زردی گرد با چرخ شعر بنفش و شمر اذا ما قرنه ذو حیث ه نعوت بحضت ساله
و المنی ه هذا النفس من لافت دل سیما ه از سها و قت نفر و او سهاو حیث دو جا ه نوک نیزه جلی
درع و اودی گرفت زیر نگین ملک سلیمان ه سپر ملک در از او شهاب ملیس بیت ه چو بر باره
فتنهای شیطان ه شققات سلین الروم زرقتها ه و الفری او سیها و الهامن القصف کمن خنجر فنا
بر چهره شنه رنگ هند و ان زره زخته او د دست اجل بر تن فرگون لیشان زعفران و بحث
ز تیش کشته هند و زمین بستی سیاه ه چو دامان الکنده بر روی راه ه و خشان دو تن خشت از
چنان که آتش از بزم بر پوخت شعر تقوم لسرح الآجال منه ه اذا ابلیس و الساق دبا الظراد و شقق
بها فی کل ان ه و قیل سئل مت لحی واد ه بغرب منه [illegible] البهائی ه دو لمن شق اثوه و الغراد
کان سعادت الابطال فیه ه منقبضا لطیر او دعاو ه زمین چند که بسا کی نبود شیه ه ز بسکه بر سر ما
و لشت عراب ه و کانها ام العدی مشجاح ه الغربان فردان علیهم تیغ بیت بیشه خصم تو در
سایه همای نبود ه ز بسکه بر سرش هوا ده بستخوان ابد ه و چو این گرده شترند ده جعل گرز و خنجار
بود هم نشین چتم و ندیم ندم شد و اعلام خرگ و داوت شاه [illegible] و بست قد [illegible] کشت بیت ایت حجاه
تو خنجر جنگ را مانده همی ه باز پیش دفتن بطی ابد بود خنجر جنگ را ه دو دشت و دوایر بلاد و تبعض قواد
جان گرفتار ماند و در گرداب دم و آتش [illegible] چون [illegible] و خاک [illegible] ه جان [illegible] سپر و شعر

صفت تیر
صفت کمان
صفت میدان جنگ

شد و بست بیرزاده کرجون عدوای است بیت در کمین جلال تر از خون کو سفند * مالک نهد در آتش دود آتجمر

به حجر جهنم از اعدای او رسید و به پایان کار و سرانجام بیکار بیت به تیغ چون الف تا کشش کافت

چو صین * به ان کمان چو نون قامتش بچفت چو دال * و بخون اعدا ر خاک رزمگاه ستون ان [illegible]

رسته بست و عرصه ممالک از سپاست ترک و دشت آمد * این زمین گشتن حضرت سحاب بیت

شمشیر آب داده شود در میان کمان * با من یقتل من الاد سیفه * اصبحت من قتلاک بالاحسان *

و شمشیر گوهر نگار که گفتی دری بسر بقطره شبنم از ابر است اند و یا شاخ گیاه بشبنم از صبح کرده بجوهر ملک دارائی

در صفاء فتح و نصرت متوجه بماند * [illegible] تیغ تو آثار فتح و کفر تاکی * چنین نشانه شمشیر جهانداران آثار

[illegible] بالسیف [illegible] * و بیت [illegible] روز کار [illegible]

[illegible] در اطراف عالم سایر و منتشر شده و اخبار آثار و مفاخر در اقطار جهان شایع و مستفیض

گشته و نام مجد و معالی بر صحیفه روزگار [illegible] و مخاصمت [illegible] و تایید پذیرفت شعر [illegible]

[illegible] * و لولا [illegible] السیف [illegible] * [illegible] السیوف [illegible] * [illegible] الملک

و مردم اگر چه بر گذشت * [illegible] * [illegible] * و [illegible]

نشان نگاشت * و بندگان دولت از غنائم بسیار که [illegible] یافتند و نها چون گوهر

و کان گوهر و زر توانگر شدند و لبان سوسن و نرگس از سیم و تاج زر گشتند و [illegible]

این فتح بزرگ که از فتوح ملک [illegible] عروس دولت بود و [illegible] ان [illegible] از [illegible]

[illegible] و سعادات اسباب [illegible] شعر [illegible] الاقدار [illegible] * [illegible] الافلاک [illegible]

[illegible] * [illegible] بیت [illegible] در کام [illegible] نکرد [illegible]

[illegible] نکرد * [illegible] او است بیت * از [illegible] مقصد عالم ارائی کرد * و چون

[illegible] در وی بهمه و دستی بود که اگر بنده [illegible] باقی [illegible] لیل و نهار بشکر [illegible]

[illegible] کار [illegible] مشغول شود [illegible] مدت عمر عالم انقضا پذیرد و نطاق شکر او [illegible] ان بیت و الولا

از [illegible] محیط نگردد [illegible] مقام [illegible] و [illegible] کرد و ضعف و [illegible]

[illegible] علیک [illegible] اعتراف آورده [illegible]

[illegible] و [illegible] ادکان [illegible] این [illegible]

[illegible] نیست [illegible] بمراد لطف [illegible] کرده [illegible] روز [illegible] الفضل [illegible]

[illegible] الفضل [illegible] العطایا [illegible] النعم [illegible] لم یکن [illegible] الفضل [illegible]

بیت بزرگ [illegible] کرجهان [illegible] کرد [illegible] بجهان [illegible] گرفت *

[illegible] هر [illegible] کرده [illegible] چون گفته [illegible]

[illegible] ام [illegible] دین کرده [illegible] عموم [illegible]

[illegible] * و [illegible] واعواد [illegible] اکرام [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] الذین [illegible]

[illegible] الله [illegible] اکرم [illegible]

[illegible] الفضل [illegible]

[illegible] احوال ملک [illegible] لطف [illegible]

[illegible] اقبال [illegible]

[illegible] احسان [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] شعر [illegible]

[illegible] * [illegible] *

[illegible] حضرت [illegible] دولت * حضرت [illegible] اقبال * [illegible]

[illegible] سعادت [illegible]

[illegible] میدان [illegible]

[illegible] پادشاهی [illegible] دولت [illegible]

[illegible] اقبال

[illegible] جلال [illegible]

[illegible] اولیای دین و انصار دولت [illegible]

[illegible] دولت [illegible] * [illegible]

[illegible] شرح * [illegible] *

[illegible] افراشته [illegible] والبته [illegible]

و چون امداد دولت و دنیا روز بروز [illegible] متصل شد و انواع مباهات و سعادات روی نمود رکاب عالی [illegible]

[illegible] بروزی [illegible] بر صوب [illegible] روان شد و بجز قلعه حصار روزی چند آنجا توقف فرمود [illegible]

عنان عزیمت بجهت [illegible] و آن خطه بقدوم مبارک زینتی تازه یافت [illegible]

[illegible] اوج اقبال [illegible] شرف و مرکز سعادت رسید بیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

استخلاص [illegible]

و چون [illegible] برج میزان [illegible]

[illegible]

والوشش ممالک ملک ۞ بنده کان دولت که ... از فتح ایشان فتح و ظفر نموده است فتح و ... [illegible]
وزیر ... و حصار ... پیش ... کوه ... چو ... این فتح و حال ... بیت ... گشت ... [illegible]
خاتم ... چو ... فتح ... شعر ... [illegible] ... التماد قضا ... ۞ ... [illegible]
... کرده ۞ ... شکل ... ۞ ... از ... [illegible]
... اگر ... و ... کرده ... و ... و ... [illegible]
... و ... ایشان ... توحید و ایمان شد ... دین اسلام ... [illegible]
... شعر و ... الصلوة ... ۞ ... از حکم دین ... [illegible]
... هر کس ... ۞ ... الله اکبر ۞ ... حصار ... [illegible]
... و از ... اعلام ... و نصرت ... جهاد ... [illegible]
... دولت و اقبال ... [illegible]
... حرکت چون ... بر روی خاک ... هندی ... [illegible]
... و ملک ... تازی ... [illegible]
... شعر ... ۞ والاکام ... ۞ ... [illegible]
... ۞ ... ۞ ... سوی ... ۞ ... [illegible]
سوی ... ۞ ... افلاک ... ۞ ... نهان شده ... ۞ ... [illegible]
جنگ ... و قتال ... شده ... و شوکت ... [illegible]
... الذی ... [illegible]
... شعر ... ۞ ... ۞ ... جوشن ... [illegible]
... چو کوه اندر میان موج دریا ۞ بموج اندر دلیران چون نهنگان ۞ بکوه اندر سواران چون پلنگان ۞ ... ۞ ... ۞ ... در جنگ چون ... [illegible]
... جای ... شعر ... فتح ... اسب و جوشن ... [illegible]
پوشیده ... در میان ... نهان شده ... جوشن ... [illegible]
... کرده ... فتح ... شعر ... [illegible]

... ۞ ... القاده ... [illegible]
... چون ... هر ... کرده ... [illegible]
... چون ... ۞ ... ۞ ... [illegible]
... ۞ ... ۞ ... [illegible]
... ۞ ... الرماح ... ۞ ... الروی ۞ ... [illegible]
... ۞ ... اسلام ... دین ... [illegible]
... ایشان ... رجال است ... [illegible]
شعر رنگ خون دشمنان ... ایشان ... ۞ ... [illegible]
تیغ ایشان بر زمین ... اب ... خون ... خاک ... شعر ... [illegible]
... ۞ ... بالرعب ... [illegible]
... اعدای دین ... ۞ ... ایشان ... [illegible]
... ایشان بیرون شد شعر ... [illegible]
... ۞ ... ۞ ... [illegible]
... فتح ... ۞ ... [illegible]
... ۞ ... [illegible]
... شعر ... ۞ ... ۞ ... [illegible]
دولت ... ۞ ... [illegible]
از ... جنگ ... ۞ ... [illegible]
... ۞ ... [illegible]
... ۞ ... ۞ ... [illegible]
... ۞ ... [illegible]
... ۞ ... ۞ ... [illegible]
... ۞ ... جوشن ... ۞ ... افلاک ... [illegible]

زان سوی ملک هزار فرسنگ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... سوق الی یوم الزفاف ... و از غبار مرکب ... [illegible]

... گشت ... چون ... [illegible]

بیت شعر ... [illegible] ... ستوران ... [illegible]

زمین ... و چون ... از وصول ... [illegible]

بلشکر اسلام ... [illegible]

... گشت ... [illegible]

... صفت ... گشت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... شعر ... [illegible]

... [illegible]

... الاسلام ... [illegible]

... [illegible]

... شعر ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

صفت کرکشتن

صفت ...

صفت کرم

صفت ...

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... بیت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... شعر ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... شعر ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... شعر ... [illegible]

... [illegible]

صفت ...

عزیمت ...

صفت ...

[illegible] اکنون مرا و او [illegible] روزی [illegible] خطی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] مطلوب و وقت مقصود [illegible] کتاب فلک [illegible] مرکز [illegible]
[illegible] و جهان جهان [illegible] در [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] دولت [illegible] جهان [illegible]
[illegible] جوان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و در مقام [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در [illegible] سیاه و در [illegible]
و لطف عبارت [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زعفران می [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] شعر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و چون خورشید عالم آرای [illegible] سرطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
چون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible]
[illegible] بیت [illegible]

صفت ابر برق

صفت رعد

صفت باران

صفت سرای

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

زنگ ظلمت سترده و در بستان سپهر روشن از میان در آهنین حصار پولادی [illegible]
[illegible] که [illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اذا عقد العقد ابدت لها حجلًا • مثل الکواکب تعقد لا حوالیها • و ان تحل الحبا احیانا تعانقها • و ان مس الحب
احیانا یباکیها • اذا النجوم ترائت فی جوانبها • لما تغیب تماما رکبت جبهها • لا تنتج الملک المقصود ما تبنیها • المدیه من
قامتها وردتها • یجنی فیها و دنیا لمجحه • کما النظر منعقد حول حولها • و الواحق و دستی لبوالی و کوی بیت
اسباب یگانگی ملطف حال یگانگی دل اشد و در پایان عهد مودت نضارت از سر گرفت و قواعد الفت [illegible]
تاکید یافت و ضمایر لطیف و سرایر بوفا آراسته گشت و مصافات تمام کالصافات بین الماء و المدام پیدا
و وسایل مودت باقرانی محبت دست بهم داد و بنای معتقدات وداد باعداد مصاهرت وشرح پذیرفت
و عقد عقایت انتظام و عقد عهود استحکام یافت و اتفاق قلب و اتحاد کلمت از جانبین حاصل آمد بیت الاتفاق [illegible]
ما کرد [illegible] و گفت • اتصال هر دو دولت کرد چشم فلک روشن • فلک دو دولت را بهره وکرد با دو تهنیت
دین و دنیا را بهره و گفت بهار زین شعر کالفرقدین اذا ما تأمّل ناظر • لم تقیدوا موضع فرقد عن فرقد • و ابواب فتح
ابواب سرور و مسرت گشاده شد و اسباب عیش و عشرت ساخته و آماده گشت و مجلس [illegible]
هشت بهشت [illegible] جمال [illegible] دوست [illegible] عهد و دل که همیشه در بزم و رزم [illegible] روز [illegible] باده
برابر [illegible] سبقت گرفت • در رزم [illegible] و در بزم [illegible] • ملک [illegible] دوجهان [illegible] • جام [illegible]
[illegible] • الملک [illegible] • [illegible] • [illegible]
من [illegible] • جام [illegible] چون [illegible] • [illegible] چون روی [illegible] آمده [illegible]
برای جشن همایون [illegible] افلاک [illegible] و [illegible]
عادت [illegible] و لسان [illegible] زبان [illegible] و [illegible] و دوران [illegible]
چون صدف [illegible] و [illegible] سرو قد سیمین
عذار [illegible] و [illegible] بر نوای عیلان بزم [illegible] جام [illegible] و [illegible]
[illegible] دایره [illegible] و [illegible] دایره [illegible] بر سر گرفت [illegible] جمال خورشید [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] و از عارض [illegible]
[illegible] و [illegible] چون [illegible] بر دوش گرفته از میانه [illegible] و [illegible]
[illegible] کرده [illegible] گشته [illegible] گرفت [illegible] و [illegible] و [illegible]
از [illegible] و [illegible] و [illegible] و خوان [illegible] و بر سم [illegible] عرض [illegible]

[illegible] هر [illegible] دان [illegible] ایوان [illegible] گاه [illegible]
که آسمان دایره [illegible] ساخت و در مقام طاعت و خدمت [illegible]
[illegible] شعر [illegible] مشتری [illegible] • [illegible] بهرام [illegible] • کیوان
[illegible] • [illegible] • [illegible] مشتری چون [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] کیوان [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] آفتاب • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] شکسته [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] جمال [illegible] پوشش گشت و گل [illegible]
[illegible] و [illegible] زلف [illegible]
[illegible] • [illegible] بیت [illegible] جمال [illegible]
[illegible] لب [illegible] • [illegible] چون [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] سرو قد [illegible] چون [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] مشتری [illegible] بیت
[illegible] زلف [illegible] و گل [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible] • و ساقی چون
نرگس [illegible] چون [illegible] گردان [illegible]
ساقی [illegible] الکاس [illegible] • [illegible]
[illegible] بیت [illegible] و [illegible] در جام [illegible]
[illegible] آب [illegible] گل [illegible] و [illegible] عارض می رنگ [illegible]
و [illegible] شعر [illegible] للناس [illegible] • [illegible]

محاسنه خوانا ... بیت با میرزد با میرزه ... قرآن بود ● غلام آنکه این روی ... نمک ... و از نمکش

چگونه ... خوانش ... خورشید ... ● که ... لعل ... نمکش ● ...

حسن ... ● ... و نمکش شعر ...

... خورشید عارض ... ماه ...

... خورشید ... جام ... بیت نمکش ...

در شراب ... شعر ... ●

... بیت ... ●

خورشید فلک ... ●

... شعر ... ●

[illegible]

[illegible]

چی بازی میکرد و دهشان ناب [illegible] در برانداز [illegible] بازی گشت بیت نقد ناب بر زلف تو هم [illegible]

فتنه بازی گشت که با مشک [illegible] میبرد ‌ جو وه [illegible] گل [illegible] الصبح [illegible] الشمال ‌ چون [illegible]

صد هزاران عقده آورده [illegible] ‌ چون بیابد صد هزاران حلقه [illegible] ‌ سنبل [illegible] کرد [illegible]

[illegible] حلقه [illegible] طره مشک [illegible] سحر [illegible] میشود [illegible] ساج [illegible] عاج حلقه انگشتری [illegible]

می آورد ‌ کان طرة [illegible] عاج [illegible] ‌ اذا [illegible] عقد [illegible] ‌ [illegible] از [illegible] سایه [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible] مشک نقاب [illegible] شعر [illegible]

[illegible] ‌ [illegible] ‌ [illegible] خورشید [illegible] زلف [illegible]

[illegible] عارض [illegible] ‌ زلف تو چون [illegible] ‌ [illegible] ساحری [illegible]

میان [illegible] مشک ‌ زلف [illegible] ‌ [illegible] شعر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خوش [illegible] ‌ [illegible] سوسن [illegible] بستان ‌ [illegible]

[illegible] ‌ [illegible] گل [illegible]

[illegible]

[illegible] شعر [illegible]

[illegible] بیت [illegible]

[illegible] شعر [illegible]

[illegible] شعر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ز آن پس داعی زبان برشت • بر عادت [illegible] • پس [illegible] آرزوی از خواست شعر [illegible]

[illegible] • [illegible] جمال [illegible] • فاحسبه من حور عدن [illegible] • [illegible]

[illegible] الا التفت [illegible] • رضوان [illegible] • [illegible]

[illegible] دو زلف چوگان زن بر روی لالستان [illegible] شعر [illegible]

[illegible] • [illegible] • گران [illegible]

آن دو زلف چوگان زن • [illegible]

[illegible]

[illegible] جان [illegible] • [illegible]

[illegible]

نشان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از بوستان [illegible] از قند داد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صفت شاه ...

[illegible]

صفت اقبال

صفت ...

صفت ...

صفت ...

[illegible]

صفت ...

صفت ...

و به روز گاه جهان پناه بعد از چند روز که سپهر دایره کردار بر مرکز خاک درگذشت و اجرام نورانی با اجسام ظلمانی
زمره موافقت آمده پنجاه و هزار سوار نامدار با ملابس زره و جوشن و مراکب چون کوه آهن در عرض آمد بیت چو شیران
درنده بوده چون پیل [illegible] چو مور و ملخ [illegible] از دست تیز با چون باد [illegible] چو باد حمله برو همچو کوه حمله پذیر [illegible] چو رعد نعره زن [illegible]
برق تیغ گذار [illegible] که لفظ صلاح [illegible] الکتیبات [illegible] القنا [illegible]
تواصل [illegible] یتخطی الصوارم [illegible] تحت العجاج [illegible] و دو دست خدمت ایران [illegible]
[illegible] کشته و گردان نام جوی [illegible] چون قطب گردون [illegible] استوار
[illegible] چون [illegible] فلک مرکز دوران [illegible] تیره [illegible] و چون [illegible]
[illegible] جوشن [illegible] و خندان روی [illegible] آفتاب [illegible] تیغ زن [illegible]
[illegible] مشتری [illegible] دیگر [illegible] نیزه آهن [illegible]
[illegible] شعر قوم [illegible] یوم الوغا [illegible] الکتان [illegible] والموت [illegible]
[illegible] لشکری [illegible] و چون [illegible] لشکرین [illegible]
[illegible] افتاد [illegible] ممالک [illegible] آفتاب
[illegible] جهان [illegible] جهان گشای [illegible]
[illegible] لشکر مخالف [illegible] بیت [illegible]
[illegible] تیغ [illegible] و خسرو [illegible] میدان [illegible] قدرت [illegible]
[illegible] فلک [illegible] بیت
[illegible] الجسم [illegible] الجسم [illegible] آن حال
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] ترک [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] جهان گشای [illegible] بیت [illegible]
[illegible] الصبح [illegible]
عزم او دولت [illegible] جهان [illegible]

آغاز جنگ [illegible]

صفت لشکر [illegible]

[illegible]

صفت اسب

[illegible] شعر [illegible]
[illegible] مانند [illegible] شعر
[illegible] شعر
[illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] آفتاب
[illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
چون [illegible] بیت [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] شعر [illegible] بیت [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] جهان [illegible]
چون [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] جهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

صفت [illegible]

صفت [illegible]

بیت [illegible] ... [illegible]

حرمن من ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

بیرون ژنگ خار مژگان بر لوح چشم سیه بخت دود دیده وخش چون خار در چشم و رشته در سوزن برون میشتابت

رنگ چشم ودون از سوزن خار گلشید بیت جان چون گلزار و زخم هر جا که رود وز مژه ز قصابان

کمان چون سیل ترش خم و پشت و سعادت روی نماید مژگان • فقارق مهک الرجل الدانی ز آن

راق الفوس عالی الرجال • فقفق لسهام بیا شده از کمان الرحمن نطلبه الفضلا • دکاک الف سیکر از دم

من دوال بر چشم چشم مژه و ژنگ در شاخ او لام و الف دارد از هر گوشه چشم بوی قضا میکند ز بند دگر چو پرگار نگ

بر این چشم دایره میم می نگاشت و باد صفحه الرحمت حرکت نقطه سیاه از روی بیاض چشم میبرد بیت

بوکه و رنگ نقطه سپید برد بند • مسند سپید گرد با غمزه چشم عزیز • ز خاره خارسان آتش بدان صفحه گذرد •

نگاه زخم کرد و زبان بجز ز • دم تیغ تیک جان سوز در دل چشم است آتش بر دین میسوخت بیت از تف

بیک میشکستند • مست دم غمان بفکند سپر • دو داغ ترک برجبین زخم تیغ چشم • چون سکه بر دینار می نهاد دم

جون برقه در آتش و نقره در کار عیار • بیک چون آتش و تیغ چو آبش • تا چه تر از جوشش [illegible]

نیست • در تیر عقاب چنگ دو کش افتاب لسان چشم اعمی میپوشاند و مرغ ترا از خانه کمان باد و خانه

مرغ دیده سیاه چشم جال مداد • طرفه برق آب حمزه زیرت • برگ لاله دم سوار • تکند جون دل

مرد ملحم نکند و چو پیراهن چشم سیاه • زلف نصرت گرفته در چنگل • تا زخمی بسته بر منقار • مرغ برده هر که دست

کف در بارش دو در باره باز ماند فالسوی گشت فلک • وهر پار فالش باطل بار • ما هی دیده کرد

مدت نشست • ز مسامه ها ام ادا آمد • من عالم کرحیث دام المکر • می برآرد و زیر تیر باد • لا اجر م

یک زبان زهیبت اد • مرغ دماهی گفته قرار • وا ز چشم تیز بین جون چشم آتش است با مسانه بی جهت

درد و دو بیش از چشم یو دشمن زبان جسم خارشتک مدد شت بیت کمین زبان دشمن شده درد کویسته

اد سر کی ژنگ دک و چشم حور رنگشت • و خدنگش بر سواد کرد با سیاه چشم دلازی گفت دو دام حسار چون

برق بنا حجاب ز طبقات چشم بگذشت • تذ هر زخم و بر میدان خدنگ دیده وحشت را • ز تیر بیدان جهد

چون ز مژگان بر آورد پر • و در جزیره کرد دلبر در چشم می نشست • دکاسه سر بر مثال بر دو برون • تفکیر

حیز میکرد • چرخ مقوس نهاد • قصر مشک شده • چون زنگ و تورت چو سر تیر از کمان • ولسان سالح از چشم

از حلقه زره و چشمه جوشن روشن بیرون میشد • بر دو جوب طوف کمین تنک ز رنگ • به تیر در زره

نکه حلقه نقطه خال • و بالاس مژگان ز چرخ چشم لسان ز دلی نقطه و بادام چشم و بشکل و دان فستق

مشکاف دهد از پس چشم مسدود چون سده ره کل افتادی للا سد ره و چشم او هو و گرد دن حیات گرفته نیر و هر و ذره ما و دو معدن

پولاد میکرد و هنر بیت کاه و تیرت چشم حاسب چرخ بر کوکب کند • کاه تیت ز نور آن کج بر کوهر کند • و ازین ها عود و ن

خون قضا رفتار برحست ز روی فواره چشم می جهد و از جوی بدن جان قدر کرد او به قبل دست چشم رحمت بیت

ژنگ و رنگ هر عقل و رنگ بری داد از درون دود دیده مردم جوی • و ز بن جلیک خونکوار از دهان خود و چشم زده ها

ورک کوشش جان مرسانید و از نایره چشم نگای بر گشت جوی خون میراند و ژنگ و اسک شقه دهار و چشم می

د به زخم کران از چشم کاچیز سار بنیاد بیت چیز می گشاد و در دوک چشم را در میان موج خون اشنا میآموخت و آنه

خون چشم حق زمین را گرفته بیت گذرت سپید او و ژنگ ز هر آلود را گونه به چشم عقیق فام میکرد و دو سیلاب خون چشم

خاک میکرد گلزار می کرد و هند بیت بر او گل کنه از جوی عدو سیلاب از آن است • بجفا دیدیت که شهباز نخست

کفی کلک دیده دوزد از طبیعت مریخ و مزاج کیوان ترکیب یافته بود و خدنگ جان سوز در چشم دشمن از اهداب

د نجان برو مژگان گرفت بیت بی دشمن از تیر تو جان میرد • که از تو تحیت واز دیده فکرت می دید • از تحیت تو آمد در ک

چون سخید • لکن عجب که ز بیلا نش نگذرد و تو فاد • و سهام تهدی الردی من لعید • و اقامات مواقع الابصار •

واز خدنگ جان ستان حمزه که بچشم زنده و بیلان را از هیکلت سر بل چنگ کمان شد نه و از ابر تیر به رنج

چشم بر سکالان بگیا ب بر شک خون میبارید بیت بیرون جهد چو بوز از غنچه کلو • جان عدو چو شست تو

بیبن جز د • جان دشمن تو قیامت کند در ان • چون قبضه کمان تو گره در جبین مبر • سوار دل بسته دشمن شود دو جهم

روی گردست و شست تو گره جبین میر • دهن کشاده بود و نه پیکان جهان بر او دو میل نا به پیکش • و مغفر خود بیخبر جود

فرگون بسته اند سنبله ز حران گشت • و زبان تیغ خون ریز در گردن سینه خنگ جون لسان آتش تیز

د و بند دو بیت تنم جوبان شده دل زبان چو سپیده از دم آتش • جان سوزان شده پنهان جو آتش در دل آهن

یا جوشید خون از حلقه تنگ زره بیرون • بران کو به کرامت رو بلای زیر و بیرون • سنان رمح خون جو

چو فواره قه سینه حل • تیر بر حیا ران چو خواب باده مرد افکن • زبان تشنه اندر کام پیکان لعل بر آتش

بر بیضه خود هیون سر مه در بادان • بجست از حقه ترک سران جون گسستن دیده • بسی حلقه ز درشت سپید البا

و مهره مهره کرد • جلال سپید واشست چرخ ملک آنها ز ان • که گفت سید از دو روزه و جوشن از گسسته دشمن تیغ

منشت الهیجا با ایام عدو ده • حتی هوص سیاک الارواح • سخت جا جو تیغ جاودم • قصد لیت خطا

دو نفس رباع • و حاکی مرکب تا هر سر داران بتا تحیت در عین عدم بکون دل خسته و کشته آمد و گرد باد

ازین جانب حضرت صاحبقران بر دم کار دشمن برتنگ دو دوی [illegible] بیت [illegible] الهم
قطعه و اکثر دمها دم و غبار · رزم جنگ نوشوی ... چون کرده · پنج روز [illegible] کرده آتش
و اعدا که شیر جنگ جو به ... از ستیز داوری ... آمده ... حال ... رزم و قتال کرده
کرده ... از صف جنگ و موقف بکار ... بیت ... و سیع ...
برده چشم و ... · و چون ... دولت و حضرت ... بر تیغ ... استقامت کنند
... بماند ... از اهل کفر و ضلال برآوردند و ... عنان ... باز کرده
... نصر من الله و فتح کذبت ... جهان ... چشم ... کرده
روی ... سپاه · ... السیف لدین وحده · و ... الکفار ...
... · ... انواع کرامات ... خاص ... اختصاص ...
کمال ... حضرت ... العلا لازال من العلا ...
فضائل ... دولت ... لطیف ...
... بر چهره روز کار ...
جهت ... داستان ... اقدام ...
... اکرام ... بیت ...
فی الحرالا ... الفتی · لا احصان ...
کشته ... و چون ... حرکت ...
... مقصود ...
... مبارک ...
... منصور ... رکاب ...
... از اسلام ... روی ...
... سپاه ...
... کارزار ...
... جنگ ... القنا ... بیت ...

لشکر جهت جوهر بکار · ... چون رستم دستان · و چون ولایت فارس جهت ... که عده
لشکر و ملازمان ... و ... بود و حرکت رایت همایون ... سعود ...
اتفاق ... نهاد · ... لشکری گران و سپاهی بی کران
که ... از ... بود ... افواج ... چون ادوار فلک ...
بیت ... دشکوه · ... کوه ...
... و قتال پیش آمد · ...
قبایل ... · ... بجمیع ...
... · ... سلطان ... · ...
... علام ...
... کوس ...
بیت ...
...
... الاجبال ...
...
...
... بیت ... کوه ...
... کوه ...
... کوه ...
...
...
...
...
...

[illegible]

[illegible]

سیل بر جان رنگ بصحرای جنگ میراند که گفتی جاده در ادای داه و چون پشت ماهی بر خار پیکان میکرد و چون الماس
صفت تیشک خون آلوده پیکان میریخت و شهاب وار باتش زخم سینه بر زبان دیر دمان می سوخت بیت
گرد از هم جدا کنان و چه بردارد کمان • گرد از نوک سنان او جهت دکین شعر الحسن کالشهب باللیل الحالک
وبیت الاقین والرمح دان • والحسن کالماء والرمح • والنبل ادراج والون المطلق فان عمره در زبون خانه قدر
برادر بیت تیر بران بس ریزه در بر شیر جون • تیغ الگون برج تیره جون بجلاسید • واز پولاد بر جان
از تن جان می شتافت و جگر رنگ لعل غاب میراند و بر روی الماس فام با وقت روان میکرد و
نه بسیار شد دان نقاب احمر میلست و از هیکل پیکان پیلان چنبر چون مشتاد و چون بر جود
و جوشن و برگستوان سیل افکنند و لیسان صاعقه در گرداب دریا جنگ آتش می افروخت و بیاد و زخم میراند
چون باد خزان برگ درخت بر خاک می فشاند بیت بر جان وار است واهن رانکه چون بر جان
گند از رنگ است و بر بد و دو چون گند • هر چه پر دواست بر روی تا خنجر سیم جلال • هم سیاست
در روی بر بخته در نقاب • که بر پشت میدان در اندر نقاب • پیکرش تابنده بر آن افتاب در سما
نه بیم تیغ تو بر خویشتن کند و جه • هر آنچه کند بر سنان تو ستقر • خنجر جسته از فلک کرد لب ان
هجوم سیر رسیده و مانند شعله آتش از غبار و دخان عیاقت و سر سروران دیو دکردن گشتن عصر از
سینه بود و جبال عرا عدا از جنگ هیرد و از خون لب خاک از الارکان و از جوشها میکرد که
زمین رنگ جنوی و مصفر میداد بیت هلاوش بر سینه خنجر است • گوهری کاب او ز آتش است
جان ستان است پاک از آن جان • پیکر و جهد او لعین دکان شعر فهند کانما صقلها اخر به بجند
ما قتلتها • کالکف الازواج فی الزوج • کالنفط الالبصار حین تنقص دو صد سر سبک زهوش ل
شود صورت • و دیگر کرنا بد اجل بر دیگر • جهان فسرده از دی صد کنده و زخم • اگر چه صد نرد ی
زمان و دروی بر ز ستر • هم چون مردم باشد بحقیقت بر شاد • شگفت نیست اگر بیش بود و نامید تر
بر روی او نگرد حسیم و رگ نامد کرد • سیل او سینه گوش جو کرد و کرد • در تیغ تو نشک احساس از دل
بدان گشته بود و بر زمین حرب و میدان حرب بیشه و شیران پیدا آورده • و ماج من الخلق
لضاقها • عداد عالیها سنداد الالف قل بیت از هیبت نیزه چون مار زر شان در داب • و ماهی
جوشن سیمین کند جوشن دوی • گفتی از سر نیزه پیکار برین کلک وار گرداز جوش کار از دار مار کرده

صفت تیغ

صفت نیزه

از ضعف و رعشه و در پیش سپهر علیم در علم شمشیر ... ۲

صفت گرز

بر خود جهان بیت • شعر من کل اسمر عراتی فتوته • کانه بر حایا علیه منطلق • میان گرد سینه نیز هایی اوردا نشان
بلطف اند گفتی هی بر جهد و بر من لحن جیاد و المهر شیق • خنطه باقی قیمه وعوام • واز گره سنان خون الود
چون انگور از میان دره میاقت و ماننده اختر در دل شب رسیده رفته و نوک او از چشم بی جواب
خون می گشت و در بین صحرای جنگ سیل ایضا میراند و بهنگام طعن و ضرب کل الکل می ریخت و دیده
مرکب بکوار و دلالد می کرد بیت شعر و نظر و درستی مردج و تعقدی • نیت فیها نبیس اذا تعقد و اذا
خالطت فی الطعن و قد شبهه • صلال الالفاعی فی و رایدو دکر سنان تیغ تو دمای است هر دو ران
در رده و دان • حیث بیشت تو مرتی است بر تو دمقاره • دکر بعقوب سیاست ترک بر تار کرده و دان
می گشت و شر کردن کشان بخاک و خون می آمیخت • دمی از دم کرد تو بی خواهد کربزند • ولکن
ما دوامت است زین کردون بیهاده • دم گنبد طوق سر کشان دمطوق رایان شد و حلقه او که دام
سیخ بر دیو بود مر او جز دایان گشت • از دو دکرد از جهان در کف دو دش کند • چون عصای موسی
اندر کف موسی گشته دید • هم زلف لیران بیرد و گیسو تاب خورد • هم جهد و دستان سال خورده
استوار • واجل جهان شکار کلاه و قبا و جو مقترب و مصحف کاهیده ورت فنا خاک بستر
و بلین ولعن رزه و جوشن حصنه و تنامه بر اوج سرک و ضلال دوزه و وشن شب رنگ کرد و برگ
گشتن دوزلا مردان بهند کناک در آمد و صحن آورد که از حب دان تا روی بقیر و نظر آن بیالوده و از جوش
و بها حال گشتن و طرق گذشتن تشنگی یافت و زمین صاده دامون بار که دشت ای بر زیرت
و انتج الزکرا به بانیهم • و الحجرا بسلایهم • صورت حال ان جاعت گشت شعر کر تیا نابها
من الحبت یجاجل • ومن دیاهم حصن و دحل • ومن جاجهم بصعدان فی الثریر من داریهم
بالشکل • ز صحن صحرا کهر دید آمد • ز بس لکی گشت ز خونها کشتگان انبار • بر زبر جسیم
بر جان گشت عالم بر دوح • ز بس بعض بر ابد بر خستگان بیمار • دوست با بیان اندول گشته لون
لعل جست کرفت و خاره و خاشاک از تن خسته رنگ عقیق در جان پذیرفت و خاک میدان
جنگ سکون بوادان طیب است و در صحن صحرا شقایق لعلان پیدا آمد و از زمین گیاه سبز
روئین و داد بر جان بر رست بیت از بس کی تو ز هند و در ایران ز ذو تیغ • وز بس کی در تیا
بهر دو زمین دیخته خون • رنگ بهر دو زمین بر جهت کیا رویده حشر • بخشش هم روئینا

صفت نیزه

صفت گرز

صفت شمشیر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صفت صبح

صفت صبح

صفت صبح کاذب

[illegible]

صفت صبح صادق

صفت طلوع آفتاب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وران ایام [illegible] از جانبها [illegible] نفاذ یافت و آرای متفرق و اهوای منتشر بر ولای دولت
قاهره جمع گشت و حال بنده [illegible] حضرت در جهان گیری و کشورگشایی [illegible]
وقت و استیلا و قدرت و استعلا [illegible] مملکت نهایت و وضوح [illegible]
[illegible]
[illegible] **شعر** [illegible]
[illegible] هر کجا [illegible]
[illegible] خانه خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت**
[illegible] **شعر** [illegible] من الایام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مقاصد [illegible]
[illegible] **شعر** [illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **شعر** [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]

[illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] خلاصه مقصود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
شعر [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **شعر** [illegible] الملوک [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حسام [illegible]

[illegible]

[illegible] بیت [illegible]

[illegible] شعر [illegible]

[illegible] قل لو کنتم [illegible] هذا ما [illegible]

[illegible]

[illegible] شعر [illegible] بیت [illegible]

[illegible]

[illegible] حسام الدین ملک [illegible]

[illegible]

[illegible] شعر [illegible]

[illegible]

[illegible] شعر [illegible]

[illegible] بیت [illegible]

[illegible]

[illegible] شعر [illegible]

[illegible] بیت [illegible]

[illegible]

[illegible] شعر [illegible]

بگویید [illegible] نظر [illegible] هم سوی تو [illegible] احوال کن نظر ، در حفظ [illegible] و رسم این [illegible] اجتهاد [illegible]
حقوق و صفای ذهن او کرده باشد ، تا جائی که از دور و نزدیک [illegible] از [illegible] اشتهار [illegible] اعتقاد [illegible]
[illegible] این صفت آورده [illegible] در کمال [illegible] از [illegible]
[illegible] سعادات [illegible] فضلا [illegible]
[illegible]
[illegible] اکرام [illegible]
[illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] و در رسوم [illegible] این خصال [illegible]
[illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] لا یقتنی [illegible] الاجیال [illegible] الا بالعادة [illegible]
عادة الاصیل [illegible] ، [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible] شعر [illegible] علی الامور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

والکل بشیء من الامر قبضه ، بلا فرق قصد الامور ذمیم بیت میانه گزین [illegible] بجای ، تا باشد که [illegible]
[illegible] بیت [illegible] سعادت [illegible] علیه السلام که گفت لاتمم مکارم الاخلاق [illegible]
لطف [illegible] از کرم [illegible] او که بر اطلاق طراز محاسن شیم و اخلاق است عادت خواجه [illegible]
علاج الناس اخلاقهم [illegible] الکامل الادب ، [illegible] دوست هست از جهان خوی خوش
[illegible] کش ، ز خوی بد [illegible] سوی خوی [illegible]
[illegible] صفات [illegible]
صفات [illegible] کرده ، [illegible] النفس [illegible] النفس [illegible]
[illegible]
[illegible] افضال [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] الناس لولا [illegible] ، میان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بیت [illegible] عدل [illegible]
[illegible] عدل سلطان [illegible] سال ، [illegible]

دالتر الفصدین لالاترب ، واو کرد بی زاکر اندر عتاب دوزخ شود ، سایه حق [illegible] و شاه و او کر حواله
اب دوست داد خواه وادان [illegible] که خاک هر جا در زیر دار و برزبر خواهد کند ، ودرست [illegible]
داغر ظلم [illegible] ملک کرداند واز دعای ستم رسیده که اتقوا دعوة المظلوم [illegible] کند و [illegible]
[illegible] الذین ای منقلب ینقلبون پیش چشم دارد ، بالظلم اذا ما کنت مقتدرا فالظلم آخره یاتیک بالندم
تنام عینک والمظلوم منتبه یدعو علیک و عین الله لم تنم ، چو نپسندی ستم را از ستم کار ، مکن تو نیز
مر کسی را ستم کار ، روزی که دست یابی بر اهل روزگار ، عاقبت فکر کن و کوتاه دار دست
دست ستم دراز مکن [illegible] قدرت آن [illegible] مظلوم درست ، [illegible] که نیکنامی دنیا
بجای [illegible] روزی که یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم [illegible] یاد کرده [illegible]
دولت جابر نباید ، چنان زی که [illegible] کرد کار ، [illegible] سر از ستم روز شمار ، روز [illegible]
اندیشه کن [illegible] شعر فلانا من الدهر [illegible] ، [illegible] مظلوم [illegible] ، چنین گفت
نوشیروان را ، [illegible] ، [illegible] مشهور [illegible] نگاه دار
ستم [illegible] بود [illegible] بود [illegible] اقامت [illegible] جهاد [illegible] الرحمن
جهاد [illegible] حیث [illegible] امام [illegible] قضا [illegible]
اعلام [illegible] ، [illegible] شتاب [illegible] ، [illegible] حکم [illegible]
[illegible] نظر [illegible] اعمال [illegible]
[illegible] صاحب دولت [illegible] ذنب فلا عرف العفو [illegible] ایشان [illegible]
صاحب شرح [illegible] ما انت من صاحب [illegible]
[illegible] ، هر کس [illegible] کرده ، [illegible] ، الحمد
[illegible] ، فاکم [illegible] الاحد [illegible]
من [illegible] ، عفو کن [illegible] هر که عفو کند ، [illegible] خشم [illegible]
عقل که [illegible] عقوبت [illegible] ظاهر [illegible]
هیچ حکم [illegible] خشم [illegible] کار [illegible]
قدرت نیاید که ان الظن لا یغنی من الحق شیئا و شرط [illegible] و تحفظ [illegible] بجای [illegible]

[illegible]

دانستن [illegible] و [illegible] ابواب [illegible] اهل استماع [illegible]
[illegible] ، دگر [illegible] ، و از مطالعت [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] ، لا [illegible]
[illegible] حال [illegible] کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] وقف [illegible]
[illegible] خاص [illegible] بیت [illegible]
[illegible] شعر ولا خیر فی طول الحیوة [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] کار [illegible]
[illegible] است [illegible] وعظ [illegible] نفس [illegible]
[illegible] روزگار [illegible]
[illegible] شعر [illegible] ، [illegible]
شعر [illegible] ، [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] نفس [illegible] ، [illegible] کار [illegible]
[illegible] ، [illegible]
[illegible] شعر [illegible] لا [illegible] ، [illegible] الناس ، [illegible]
[illegible] شعر [illegible] ، [illegible] احوال حسن [illegible] نظام
[illegible] نظام [illegible] ، [illegible]
شعر [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] کار [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible] مهمات و مصالح [illegible]
[illegible] احوال [illegible] نظام [illegible]

[illegible]

این جهان وجهانیان است آورده شد وچون خاک از قبل ... در فتار سلطان ... شعر آنجا ...
... لا حق ذی ... بیت از جام ... چون سکندر رفته اند سوی دار الملک دولت ...
دولت ... دولت وصول رکاب همایون این دولت و شرح دولت رونق وطراوت
... از کلزار مملکت ... وساعد کامکاری بر آن ...
... روان ... دولت ... چون ... آثار ... ولیم ...
در حمت ... از ... لطف ... و ... الصاف ... اقطار جهان
وشام جهانیان ... و ذکر مقامات عدل وجهان ... بنی آدم ... کمان ...
عالم ... بیت جهانیان عادت داد ... شعر ...
... الاخرت ... که ... حسد ...
شعر ز عدل او در اقطار عالم ... کی ... بالین کرد آهو ... و از ...
... از ... عقاب بر سر ... و ...
... جان شد بیت در ... زیر عدل او ... ملخ ...
و از ... انصاف ... بر روز ... در هوای ... بال ... و ...
جان ... بیرون آورد بیت ... عدل چون ... بال ...
از ... شعر ... الاساد ... بالذل ... الاطلال ...
... این ... از ... و ... از ... و ...
... از ... و ...
بر ... اسد ... ملک ... و ...
... شرب ... بیت ... از ... عدل ...
... شعر ... و ...
... و ... عادت ... کرد ...
... بیت ... عدل ...
... جهان ... است ...

کشته کان ... دولت ... العدل ... و الامان ... طیل ...
... برخاست ... در ... کرده ... شعر ... الاسلام ...
... ملتقم ... الطرق ... بخشش ...
نام ... که ... از ... کرد ... و ... حال ... بخش ...
... بهی ... و ... از ... رسن ...
کرد و جهان ... فنای ... که ... ادواد ...
و ... العدل ... الامن ... و ... کرم ...
... فرض ... و ... نقض ... وفا ... و ابواب
فیض ... و انعام و حسن ... و اکرام بر جهان و جهانیان ... شعر ... الوری ...
... الالفاظ ... الدنیا ... لیس ...
... و ... کرد ... عطا ... از کف خویش ... و ... لطف
و انفاق ... بر ... امید ... و ... صفت الناس ...
... سلیمان ... الاعمار ...
... الناس ... بیت ... کرد ...
... از ... گرم ... شرب ...
... سیراب کرده ... ملک ... الرقاب ...
... شعر ... والدهر ...
... العدی ... الشهاب ...
... الکرام ... العمر ...
... و ... جهان ... و ...
ولایت ... و ... ... ایالت ...
در ... و ... درگاه همایون ... مقصد ...
وال ... دولت ...

... عدل ... دولت ...

[illegible] وفا و کرم [illegible] و از [illegible] پیدا کرد و از غایت [illegible]
هواپرستی [illegible] سلطان داد و [illegible] ارتقای مدارج سروری و معارج مهتری در دماغ گرفت و با جل
کتاب که حجاب [illegible] عقل او بود مغرور گشت شعر [illegible] • [illegible] الفرغام •
چنان [illegible] دشمن [illegible] • که آفتاب [illegible] تیغ [illegible] • کسی که بر من [illegible] جهان
[illegible] گوهر [illegible] دیگر [illegible] دولت [illegible] آمد که [illegible]
[illegible] در [illegible] اموال مسلمانان [illegible] خطر [illegible]
و چون ذکر این مناهج مبارک [illegible] که [illegible]
و [illegible] گشت [illegible] خردان پیش او [illegible] • هم از پیش خردان [illegible] • و لا
[illegible] • و لا عهد الا [illegible] • [illegible]
موقوف و مصروف کرده است بیت زحزم اوست هر کام [illegible] • زعزم اوست [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • دو رای جهان آرای [illegible]
[illegible] مشکلات و [illegible] جهان [illegible] مفتاح [illegible] شعر کرای [illegible]
جهان بود • [illegible] شعر [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • چنان اقتضا [illegible]
[illegible] و از جهت [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
و حکم فرمان [illegible] • بیت [illegible]
[illegible] • [illegible] لا اله الا الله [illegible]
[illegible] • [illegible] فی المشرق و المغرب • [illegible]
[illegible] سر [illegible]
[illegible] رحمن [illegible]
[illegible] • [illegible] باشد [illegible]

[illegible] را • [illegible] • [illegible] آن [illegible] جهان را • و از [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] دلیران [illegible]
[illegible] سکه [illegible]
[illegible] گشت [illegible]
خاک را [illegible] آتش [illegible] و حرارت [illegible] هوا [illegible]
کوره آتش [illegible] • شعر [illegible]
[illegible] • بیت [illegible] • [illegible]
گرم [illegible] • [illegible] هوا [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible]
آتش [illegible] بیت [illegible] • [illegible]
شعر [illegible] • [illegible] بیت [illegible]
[illegible] • در [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] دریای [illegible]
[illegible] • شعر [illegible] •
[illegible] بیت [illegible] •
[illegible] • [illegible] •
[illegible] • [illegible]
[illegible] هوا [illegible]
[illegible] بیت [illegible] • [illegible] شعر [illegible]
[illegible] • [illegible] • [illegible] •

[illegible] حبسیات [illegible] ملت جواب [illegible] آنکه [illegible] حمامه ، و مقدم [illegible]
[illegible] الشخص الذی لا امر [illegible] فی [illegible] و [illegible] فی استقدام
[illegible] الفقر [illegible] داده ، [illegible] و [illegible]
[illegible] ، لا [illegible] فاز ان [illegible] ، و کان [illegible]
[illegible] حمام [illegible] ، و از [illegible] سم [illegible] و روی [illegible] عیانت و از [illegible]
[illegible] چون [illegible] خاک چون [illegible] از [illegible] ذره [illegible]
روی هوا [illegible] و در این بیت **شعر** [illegible] ، [illegible] گل [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible]
بیت [illegible] که [illegible] چشم [illegible] است ، [illegible] است
از آن [illegible] ، [illegible] از آن [illegible] پیکان آمده است ، [illegible] چشم [illegible]
[illegible] ، [illegible] است ، [illegible] چون [illegible]
[illegible] آب ، آتش [illegible] که آتش اصل طوفان آمده است ، [illegible] چهار ارکان [illegible]
عالم [illegible] ، عالم است [illegible] با چهار ارکان آمده است ، و چون [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

والنجم لم یخلف ما یحتسبم ، [illegible] الا [illegible] ، و عنان جهانگیری [illegible] که [illegible] در [illegible]
[illegible] فتحنامه [illegible] [illegible] ضبط کردن ملک ؛ که
رایات [illegible] [illegible] ؛ [illegible] الثری [illegible] الارواح فی الاشباح
و [illegible] فی [illegible] ، [illegible] ، و انواع سعادات و کرامات در [illegible]
عوایم مبارک [illegible] می [illegible] بر روزی [illegible] اعلام و رایات همایون دست
در [illegible] وسعت ممالک [illegible] عالم [illegible] سکون [illegible] و اقبال [illegible] ، و [illegible]
[illegible] البسیطة [illegible] ؛ [illegible] ، [illegible] الملک [illegible]
[illegible] ؛ اگر [illegible] ، [illegible] رایت [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] گردون [illegible] صدای [illegible] ان [illegible]
[illegible] اسلام می [illegible] حصن و حصاری [illegible]
[illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible]
و عنان دولت [illegible] اقتدار [illegible] عزوات و فتوح در اطراف عالم که
[illegible] و آوازه [illegible] در [illegible] جهان [illegible] منتشر شد [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] و [illegible] مجالس [illegible] همایون [illegible]
[illegible] زیب [illegible] و فضیلت [illegible]
عهد [illegible] جهانداری [illegible] عهد [illegible] در [illegible]
[illegible] ، [illegible] ؛ [illegible] فلا [illegible] الهدی
[illegible] ، [illegible] ، و چون خاطر [illegible] از ترتیب [illegible] و [illegible] امور [illegible]
[illegible] مصالح [illegible] و [illegible] اطراف و اکناف ممالک [illegible] و [illegible]
[illegible] چون [illegible] حرم [illegible] ، [illegible] کعبه در میان حرم ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ، [illegible] ، [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] الایام [illegible] ، عنان جهانگشای [illegible]

مراجعت دهلی

[illegible] اقبال [illegible] اعلام [illegible] منصور [illegible]
[illegible] اعلام [illegible] فرسایت [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] چه [illegible] ساخت [illegible]
[illegible] عدل [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] عمارت [illegible]
[illegible] و هر کس [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] کرد که این ایام [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] حساب [illegible] الامور [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] و اقامت [illegible]
[illegible] جهانگشای [illegible] منصور [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ و اعلام دولت [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] و در [illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible]
[illegible] ، [illegible] ، [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛

موقعیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... بیت ... [illegible]

[illegible] ... شعر ... [illegible]

در لزوم سیاست

ذکر تفویض ایالت ... بهاء الدین طغرل ... [illegible]

[illegible] ... بیت ... [illegible]

[illegible] ... شعر ... [illegible]

[illegible] ... بیت ... [illegible]

[illegible] ... شعر ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... شعر ... [illegible]

صفت [illegible]

[illegible] ... بیت ... [illegible]

صفت تیغ

[illegible] ... شعر ... [illegible]

[illegible] ... بیت ... [illegible]

[illegible] ... شعر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ادرار الدستین می گفت شعر و ترى الطرة [illegible] الزوارف ؛ [illegible] مصنف بیت ساجیان یا عشق
جدا از سبزه ؛ دیده من نرگس تر را از گل یاد است ؛ هر سر ره به نزد رخسار در وصلش کرده ؛ گل اگر رنگ فروش است
صبا عطار است ؛ گل بستی منصب چه ره ا وجهت نبات ؛ بی گل آب از حق ان بر خار است
تا شنیده است که بر خاک ورش وی افتند گل مسکین همتی تو بر تو رخسار است ؛ کفی خیال طره او در علاقه
روز روشن از شب زلف [illegible] لشکر بسته است و عقرب زلف کمان کرد ادرش بر گل سوری دام چون
نهاد بیت زلف او بر گل چو عود خام تم در خم فکنده ؛ حبذا او بر زر شکناب چمن بر چمن نهاده ؛ لیکن [illegible]
[illegible] از [illegible] زلف بیت چون کمان انداختند زلف او لیس [illegible] فکنده ؛ ده چند [illegible]
اندکان ؛ دخط [illegible] و از سبل بر چمن پراخوان در بیان بر چمن می بست ؛ [illegible]
[illegible] چشم پیدا آورد بیت بی خط خطی کز خیال طره او ؛ [illegible] سایه طرف بر آفتاب [illegible]
شعر [illegible] ان [illegible] ؛ [illegible] نقص [illegible] من البعض ؛ کفی [illegible] بر برگ یاسمن [illegible]
دیگری برد ؛ [illegible] از قیر بر گوشه [illegible] صد بند [illegible] شعر [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] السواد وانما [illegible] الاحداق بیت آمد خط سیاه بالای چشمش ؛ [illegible]
[illegible] کرالاش [illegible] ؛ [illegible] کشود رخت [illegible] ؛ زیرا که بر تو ملک ملاحت مقرر است ؛ [illegible]
ابروی تو با مضای [illegible] ؛ برون [illegible] است کز آن خط [illegible] است ؛ [illegible] در خدمت ان نگار سیم عذار
سوسن وار [illegible] است و عطار [illegible] مشکبار [illegible] عارض [illegible] بیت عارض [illegible] حسن است
زین [illegible] سیاه [illegible] شعر [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] زلف [illegible] او [illegible] میکرد [illegible]
از [illegible] رخسار [illegible] ؛ [illegible] از نرگس چشم [illegible] کمان [illegible]
بیت خواب چشم نرگسش [illegible] ؛ تاب زلف عنبرینش بر سر سنبل [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] بیت ان دو چشم از ان دو جادو [illegible]
ان دو زلف [illegible] ان دو زنگی مست و از مستی [illegible] ؛ [illegible] ان دو جادو [illegible] از بزرگ [illegible]
ان دو زنگی [illegible] ؛ [illegible] از شرم [illegible] لاله [illegible] لب [illegible]
[illegible] زلف مشکین [illegible] ؛ لاله [illegible] ؛ [illegible]

صفت [illegible]

[illegible] ؛ این [illegible] که [illegible] از ان روی [illegible] که بوی [illegible] زلف [illegible] شعر
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ زلف [illegible] سایه بر [illegible] طولانی [illegible] عارض [illegible]
بیت [illegible] زلف [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] بیت [illegible] زلف ؛ [illegible]
شعر [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible]
[illegible] زلف ؛ [illegible] بیت [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] شعر [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] اضطراب ؛ [illegible] اضطراب ؛ [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] شعر [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] آفتاب [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ذکره [illegible] کرده [illegible] به نصرت [illegible] دست [illegible] اسمان [illegible]

[illegible] حواستی [illegible] خون [illegible]

چنان [illegible] خنجر [illegible] خون دشمنان [illegible] هست [illegible]

[illegible] از ... حسام [illegible] چون [illegible] خون [illegible] کرده [illegible]

زمین [illegible] کرده [illegible] گشته [illegible] توان گفتن [illegible] زمین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اسمان [illegible]

[illegible]

ذکر [illegible] دولت عباسیان [illegible] انقلاب . [illegible]

[illegible] شمشیر

هندی از قراب . [illegible] لشکر کفر و ضلال [illegible] تمام کرده بودند و قتال [illegible] ساخته و آماده گشته

[illegible] حیات [illegible]

[illegible] يَرَوْنَ الْمَوْتَ [illegible] وَيَعْشَقُونَ [illegible]

[illegible] نرگس [illegible]

[illegible]

[illegible] جنگ [illegible]

[illegible]

[illegible]

سم چون تابان • و زمین سبزه زلال گوه [illegible] صحرا • اجل بر ایشان در جنگ در راه نزدیک • امل گردان از دو راه
شنیده اشعر کان الخیل لا قرب ولا بعد • تجری علیه ولا [illegible] ولا علم • تهدی الفجاد الی الحرب کما تسعفه • کما [illegible]
[illegible] • [illegible] اجام الزج • و الموت [illegible] و [illegible] • و سنان آسمان گون
سیل [illegible] بهوای نبرد راند و شمشیر آتش پیکر گیتی و زمین بکون [illegible] گرد و [illegible] سهیل گون جنگ
تیر ها رنگ ادیم سوادیت ادیم رنگ کند خاک را بدان [illegible] • گرد اندرون گرد هست صد سهیل یمن
کان [illegible] الکاجم و الخناجر • [illegible] الاقران [illegible] • [illegible] قلوب الجیش فیها • [illegible]
من الحدق [illegible] • ناگاه از کشت و اهل صلال جنگ گروه شان حسرو خسته شد و از مبارزان لشکر
اسلام و مجاهدان سپاه دین تنی چند در درجه شهادت یافت و آیت ان الله [illegible] [illegible]
الکم الاکثر [illegible] شعر کانهم [illegible] الخیل [illegible] • و قد حالت الابطال [illegible] • [illegible]
[illegible] و بر هر یک • چو باران [illegible] خون [illegible] اسمان باران [illegible] حله پوشیده [illegible]
سوک حور العین • [illegible] و ساق عرش [illegible] لرزان شعر فلتسقی [illegible]
[illegible] من [illegible] • و [illegible] مکشوف و [illegible] شد و صدق قول [illegible]
[illegible] گشت شعر [illegible] • [illegible] اکثر • [illegible]
شد و دار و گیر [illegible] • [illegible] والله [illegible] • [illegible] جنگ و [illegible] آتش
و [illegible] و الموت [illegible] منظر بیت چو [illegible] پیل [illegible] بود • دم آتش و باد [illegible] بود شعر
[illegible] کان [illegible] • [illegible] من [illegible] و [illegible]
ناظم بر زبان شاه جهان گفته است هم از این سلک نظم افتاد شعر [illegible] علیه [illegible]
[illegible] اجسام • [illegible] من [illegible] الکرم [illegible] • [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] که از بسیاری عدد و عدت [illegible] و راه [illegible]
بودند و [illegible] هم از [illegible] و [illegible] آمده [illegible]
[illegible] از هر جبل گوه [illegible] جبه [illegible] پوشیده و [illegible] • بر ایشان [illegible]
[illegible] گرده [illegible] سوده و [illegible] شعر [illegible] اذا [illegible]
[illegible] من الخیل [illegible] الاجل • و بر یک [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] ایشان [illegible] از [illegible] و [illegible] از مقام [illegible]
و از موقف [illegible] و [illegible] از [illegible] [illegible]
از هوای [illegible] سپاه اسلام [illegible] جنگ [illegible] بوده [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] جزم کرده [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible] حرکت آتش [illegible] بیت [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
بیت [illegible] • [illegible] شعر [illegible]
[illegible] • [illegible] امرای بزرگ [illegible] داشت و از [illegible]
[illegible] اجلها [illegible] لشکر گفته [illegible]
[illegible] احکام [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] اخلاص [illegible]
[illegible] [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] حسرو [illegible] جنگ [illegible]
و لشکری گران [illegible] جهان گرفته بود [illegible]
[illegible] شعر [illegible] • [illegible]
[illegible] • [illegible] : [illegible]
[illegible] جهان پهلوان [illegible]
الدین حسین و عز الدین [illegible] و شرف الدین محمد [illegible] که از [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] پیش [illegible] قدم [illegible]
[illegible] [illegible]

... ساخته از ... نیز اختی دکر ... وان کردی ... کمان ...
از ... و ... خاکی ... در ... فلک ... از کردش ... برآمدی
... سبک ... از ... لشکر ... ایشان ... زده
از ... زنگ ... و ... چرخ ... و ... [illegible]
... آتش ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

صفت فصل بهار

[illegible]

صفت ...

... بیش از ... تر ... کرد ... که ...
... سپهر ... معظم ... بیس ... کاسفعقا کرده ...
... شده ... اقبال و ... جلال ... رفته آمد ...
... سپاه ... آسمان ... عیسی ... کمان ... قوت ...
... اعلام ... بر ... لشکری ... آفتاب ... سحاب ...
... آسمان کوه ... سر ... جنگ ... جای ... قتال ...
... پای ... سواران ... از جای خویش ... لشکر ...
... جنگ ... قتل القوم ... [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] که سپیده [illegible] چون [illegible] دمید و دیده [illegible]

[illegible] دولت [illegible] چون لاله زار [illegible] و جوان [illegible] چشم [illegible]

[illegible] گاه [illegible] که بادی [illegible] گاه [illegible] که [illegible] دست

[illegible] از [illegible] که [illegible] گفت [illegible]

[illegible]

[illegible] فرو گرفته است [illegible] بیت [illegible] حقیقت است

که خامه و دوات را [illegible] زمین [illegible] [illegible]

[illegible] و چون [illegible] پرداخت و در صفت [illegible]

[illegible] آورده [illegible] شعر [illegible]

[illegible]

[illegible] دولت [illegible] [illegible] از [illegible]

[illegible] اقبال [illegible] وقت [illegible]

[illegible] بیت [illegible] دولت [illegible] خورشید [illegible]

[illegible] گشوده [illegible] ولایت [illegible]

[illegible] نظام [illegible]

[illegible] دولت از [illegible] جلال [illegible]

[illegible] بیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جلال چون [illegible]

[illegible] جهان [illegible] گشت [illegible]

[illegible] چنان شد که [illegible]

ساخت [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible] الملوک [illegible]

[illegible] حسین [illegible]

[illegible]

[illegible] پرداخت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] معروف کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بیت [illegible] دولت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

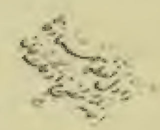
بیت [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] ایران [illegible]

[illegible]

صفت دیوان





[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون اکنون مرا هستی • بقای جان تو بادا کرام او نادرست • گر [illegible] قادر و هستی • [illegible]

[illegible] • [illegible] مرکب [illegible] میدان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **بیت** [illegible]

[illegible] **شعر** [illegible]

[illegible] **شعر** [illegible] **بیت** [illegible]

[illegible] **شعر** [illegible]

[illegible] **شعر** [illegible]

[illegible] **شعر** [illegible]

[illegible] • [illegible] سخن [illegible]

[illegible] سخن [illegible]

[illegible]

[illegible] **بیت** [illegible]

[illegible]

[illegible] **بیت** [illegible]

[illegible] **شعر** [illegible]

[illegible] **بیت** [illegible]

[illegible] **بیت** [illegible]

[illegible] **بیت** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ملكك بالصدق [illegible] • اخرجك الصدق [illegible] • [illegible]

[illegible] دولت [illegible] دوام [illegible]

[illegible] جميل الذكر [illegible]

[illegible] احوال ممالك [illegible]

[illegible]

[illegible] اعدای تو چون [illegible]

[illegible] اذا قدح المعالی [illegible]

[illegible]

[illegible]

صفت اسب

[illegible]

صفت

[illegible]

صفت

[illegible]

صفت

[illegible]

[illegible]

… آفتاب …

[illegible]

[illegible]

شعر … [illegible] … جهان چون … [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر رجعت شدن ادوات اطراف ... خدمت و تسلیم شدن ممالک

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صفت ... [illegible]

[illegible]

صفت ... [illegible]

صفت نزول

صفت الکبر

صفت ... [illegible]

[illegible]

صفت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

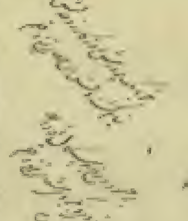
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

ذکر جنگ ترکمان

روزان بکره و ایام ... تیغ ... بهمن ؛ دلبر ... ترکان ... [illegible]

[illegible]

... ؛ پادشاه جهان ... [illegible]

... ترکان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... بیت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... شعر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صفت ...

[illegible]

صفت ...

صفت چشم ...

صفت ...

... بیت ... شعر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

صفت [illegible]

[illegible]

صفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صفت عدالت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صفت جنگ حصار

[illegible]

صفت برج

صفت خندق

[illegible]

[illegible] سخن [illegible] [illegible]

[illegible] آن [illegible] [illegible]

[illegible] شعر [illegible] [illegible]

[illegible] بیت [illegible] [illegible]

[illegible] بیت [illegible] [illegible]

[illegible] شعر [illegible] [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در لزوم ...

[illegible]

صفت پیل

[illegible]

صفت ...

[illegible]

صفت ... در ...

[illegible]

[illegible]

صفت ...

درازدم سیاه ...

[illegible]

صفت وزیر

صفت فتح و ظفر

[illegible]

صفت اموال و مواشی غارت

صفت انهزام خصم

[illegible]

[illegible]

صفت فتح و ظفر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صفت [illegible]

صفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ر [illegible] فی الحسن الا [illegible] — لیست [illegible]

[illegible] — من [illegible] — ملکت [illegible] — تا [illegible] الانسان [illegible]

نصرت [illegible] — [illegible] — الا [illegible] — [illegible]

[illegible] المطوع [illegible] — ثم [illegible] — نصف [illegible] — [illegible]

[illegible] کل [illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

والیس [illegible] — ولکن [illegible] — لازلت [illegible] الزمان — [illegible] الزمان

[illegible] — [illegible] الانسان [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible] چشم [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] چشم [illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] چشم [illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible] چشم [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] الصبح [illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] — والصبح [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] الدهر [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible]



بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]



خروس

[illegible]

ناشه

[illegible]

عقاب

[illegible]

بط

[illegible]

چرخ

[illegible]

تذرو

[illegible]

لقلق

[illegible]

عقعق

[illegible]

کرکس

[illegible]

قبره

[illegible]

باز

[illegible]

طوطی

[illegible]

کبوتر

[illegible]

غراب

[illegible]

کرکدک

[illegible]

غراف

[illegible]

[illegible]



شترمرغ

[illegible]

عصفور

[illegible]

دُرشاد

[illegible]

هدهد

[illegible]

طاوس

[illegible]

کلنگ

[illegible]

شب‌پره

[illegible]

شاهین

[illegible]

[illegible]

۸/۶
۳۱۷
۳۱۹

